

پژوهشی تحلیلی در باب

حیات طاهره

دکتر نصرت الله محمدحسینی

در بخش غربی خیابان بوذرجمهری طهران (در فاصله میان دو خیابان سیروس و ناصرخسرو) خانه بزرگی بود که این عید از دوران نوجوانی هر سال بزیارتش می رفت. آن خانه در اوائل عهد ناصرالدین شاه متعلق به محمود خان نوری، کلاتر طهران بود. اجساد عریان و آغشته بخون دهها تن بابی معصوم و مظلوم که بدست محمودخان و یا مأموران او مقتول و شهید گشته بودند در طبقات زیرین زمین های اطراف آن خانه مدفون بود. هر هنگام بزیارت آن مکان مبارک می رفتم آوای زیبای شهیدان بکوش جام می رسید و روحانیتی عجیب می بخشید.

قطعه جذبه طاهره، مطهره بامر میرزا تقی خان امیر کبیر و سپس میرزا آقاخانان نوری بیش از دو سال در آن خانه مسجون بود. مدتی در اطاق کوچکی، بحقیقت سلول کوچکی در طبقه فوقانی ساختمان خانه محمود خان واقع در ضلع شمالی حیاط اقامت داشت که حتی جای دراز کردن پای بخوبی نداشت. برای آمد و شد بدان اطاق می باید از نردبامی استفاده می شد. پس از مدتی بعلت کثرت تردد ناس برای زیارت آن بانوی دانشمند (خصوصاً شاهزادگان از نسوان قاجار) طاهره را به اطاق بزرگتری منتقل نمودند. زنان بابی بهر وسیله بود با لباس میدل خود را به طاهره می رساندند و مخاברה مستمر داشتند. طاهره سحرگهان معطر و معنبر در جامه زیبا و نظیف خویش مشغول به دعا بود. اشعار عاشقانه، عارفانه در وصف حضرت ربّ اعلی می سرود. در آن اوان در هفت مجلس استنطاق با نهایت شهامت و اشتیاق باثبات حقانیت امر جدید پرداخت و نمایندگان صدراعظم و از جمله دو مجتهد اعلم ملاً علی کنی و ملاً محمد اندر مانی را مغلوب و منکوب نمود. پس از حادثه، رمی شاه آن مجتهدان فتوای قتل نوشتند و شاه نیز فرمان قتل صادر نمود. سرانجام طاهره در سی و شش سالگی (در ۱۲۶۸ هجری قمری برابر با ۱۸۵۲ میلادی) در مذبح عشق شهید گشت.

در آثار مورخان بابی، بهائی و غیر بهائی درباب آخرین روزهای حیات طاهره و نیز شهادت او سخن بسیار رفته است ولیکن آنچه نبیل زرنندی در تاریخ جاودانه خویش نوشته است بالنسبه جامع و تقریباً مصوب است. (۱) چند نکته، کوچک از آن تاریخ نیز درباب شهادت طاهره باید با کتاب تذکره الوفاء اثر قلم مبارک حضرت عبدالبهاء و کتاب God passes by اثر جاودانه حضرت ولی امرالله البتّه تطبیق شود.

نبیل زرنندی بنقل از برخی از دوستان نزدیک زن کلانتر داستان شهادت طاهره را برای نسل های آینده بخوبی تصویر کرده است. زن کلانتر بر خلاف شوهر خویش ارادت شدیدی به جناب طاهره داشت و در نقش میزبان طاهره تا آنجا که امکان داشت و محمودخان دخالت نداشت وسائل راحت طاهره و ملاقات او را با نسوان از شاهزادگان و دیگر بانوان طهران فراهم می نمود. زن کلانتر گفته است که در شب پیش از شهادت، طاهره مرا نزد خود احضار نمود. لباس بسیار زیبایی سپیدی بتن کرده بود. اطاق او از بوی عطری که استعمال نموده بود چون باغ گل رضوان معنبر بود. به من فرمود خود را برای دیدار محبوب آماده کرده ام. چون این شنیدم لرزیدم و بشدت گریستم. با لحن مخصوصی به من فرمود چند تقاضا از تو دارم. یکی آنکه پسرت را فردا با من بفرستی که ناظر صحنه شهادت من باشد. باو بسیار مراقبت کند که مأموران شهادت لباس از تن من بیرون نیاورند. دیگر آنکه باو بگو به مأموران بگوید بدن مرا پس از شهادت در میان چاهی افکنند و آنرا با خاک و سنگ انباشته سازند. سوم آنکه پس از شهادت من زنی نزد تو می آید این بسته را که بتو می سپارم به وی بده. چهارم آنکه از این هنگام به بعد به احدی اجازه مده که به اطاق من بیاید. می خواهم با محبوب آسمانی خویش راز و نیاز نمایم. آن شب و روز بعد هر هنگام به اطاق طاهره نزدیک شدم و گوش فرا دادم دیدم طاهره بنماز و راز و نیاز با خداوند بی انباز مشغول است. آنچه طاهره از من خواسته بود انجام دادم. پیغام او را به پسر دادم. چهار ساعت پس از غروب آفتاب روز شهادت فرآشان عزیزخان سردار کل برای بردن طاهره آمدند. چون در اطاق طاهره را باز کردم دیدم در اطاق قدم می زند و کاملاً آماده رفتن است. تا مرا دید در آغوش کشید و بوسید و صندوقچه ای را با کلید دان به من داد و گفت این را برای یادگار بتو می دهم که هر هنگام در آن را باز کنی و اشیاء موجود در آن را ببینی بیاد من آتی. طاهره وداع نمود و همراه پسر من از خانه خارج گشت. آن دو و فرآشان سوار اسب شده رفتند. سه ساعت بعد پسر من در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود به خانه بازگشت. گفت که چون به باغ ایلیخانی رسیدیم دیدیم سردار و معاونانش بنهایت درجه مست اند و صدای قهقهه آنان بلند است. سردار از همان حالت مستی دستور داد طاهره را خفه نمایند و جسدش را در چاه افکنند. آنچنان شد که طاهره قلباً اراده داشت و ظاهراً سردار کل بی اندیشه قلبی خواست. (۲)

بتصریح حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء: "میرغضب ان در قتلش تردید و ابا نمودند. غلامی سیاه یافتند در حال مستی. آن سیاه رو، سیاه دل سیاه خو دستمالی در قم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود. بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند." (۳)

بروایت نبیل زرنندی زن کلانتر گفته است که سه روز پس از شهادت طاهره زنی با همان نام و نشان که طاهره گفته بود نزد من آمد و بسته امانتی طاهره را بدو دادم و دیگر آن زن را هرگز ندیدم. زن کلانتر پس از شهادت طاهره صندوقچه اهداشی را باز نمود. در آن صندوقچه یک شیشه عطر کوچک، یک تسبیح، یک گردن بند از مرجان و سه عدد انگشتری از فیروزه و عقیق و یاقوت یافت. (۴) یادگار شیرزنی که در طهارت و تقوی، در دانش و بینش و ذکا و نیز در مراتب حق پرستی و جانبازی در میان نسوان عصر خویش بینظیر بود. زنی که نصّ حق و تاریخ او را طاهره جاودانه خوانده است. بی خود نبوده که طاهره در مکتوب خود خطاب به بابیان اصفهان و در ترغیب آنان با اجتماع در خراسان در حق خویش چنین شهادت داده است: "انا الورقة المظهرة الطاهرة الابهی. انا الّتی قد شهد ربّی فی حقّی و شهد بهذه ملائكة السماء" (۵) (من آن ورقه، مظهره طاهره ابهام که پروردگار و فرشتگان آسمان بدان آگاهی داده اند). حضرت عبدالبهاء در حق این بانوی دانشمند فرموده اند: "در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنه جهان". (۶) حضرت ولی امرالله در بیانی بظاهر مختصر و بحقیقت بسیار جامع او را شاعره ای جوان، از

خاندانی برجسته، صاحب جمال و بلاغتی مسحورکننده، روحی شکست ناپذیر، نظریاتی متهورانه و رفتاری بی نهایت شجاعانه، و از لسان جلال حضرت یگانه ملقب به طاهره جاودانه تصویر فرموده اند (مفاد بیان مبارک) (۷)

پروفسور ای. جی. برون E.G. Browne خاورشناس برجسته انگلیسی و استاد دانشگاه کمبریج انگلستان دریاب طاهره می نویسد: "ظهور بانوئی چون قرّة العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. اما در کشوری چون ایران حادثه ای بی نظیر بل معجزه است... اگر آئین بابی فاقد دلیل دیگری بر اثبات عظمت خود بود همین کافی بود که قهرمانی چون قرّة العین آفریده بود." (۸) نقل اقوال اندیشمندان، دانشمندان، پژوهشگران و دیگر بزرگان عالم در تجلیل از مقام طاهره خود مستلزم تألیف کتابی است و این مقال مختصر را گنجایش عشری از اعشار آن نیست. (۹)

* * *

اما سرگذشت این نادره زمانه و قهرمان جاودانه پس از زیارت دقیق آثار مبارکه و بررسی و تحلیل و نقد دهها اثر مطبوع و غیرمطبوع (در حدّ توان پژوهنده) بشرح زیر است:

جناب طاهره در شهر قزوین و در سال ۱۲۳۲ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) تولّد یافت (۱۰) باید توجه داشت که برخی از متون تاریخی درباب سال تولّد طاهره اختلاف دارند. برای مثال مؤلف کواکب الدرّیه سال تولّد وی را ۱۳۲۰ یا ۱۳۲۱ هجری قمری دانسته است. (۱۱) حتی ایادی امرالله خانم مارثا روت در کتاب خود Tahirih با تردید تولّد او را در فاصله سالهای ۲۰-۱۸۱۷ میلادی نوشته است. (۱۲) روز تولّد طاهره معلوم نیست و اینکه جناب فاضل مازندرانی بنقل از نبیل زرنندی نوشته است تولّد طاهره در همان شب تولّد جمال ابهی واقع گشت سهو قلم است (۱۳) و با توجه به ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله تاریخ مذکور مینائی ندارد. زیرا نبیل تنها تصریح بر سال تولّد طاهره دارد. (۱۴) شهر قزوین که مدتی پایتخت سلاطین صفوی بوده چون شهرهای مشهد، قم، اصفهان و طهران کانون پرورش گروهی از برجسته ترین فقها و علماء شیعی بوده و از موقعیت و عظمت مذهبی خاص بهره داشته است. نام این شهر بعلمت ایمان جناب طاهره و گروهی دیگر از جاودانه های تاریخ امر ضمن بیان حوادث ظهور بدیع تا ابد بعظمت یاد می شود.

نام اصلی طاهره فاطمه بود. (۱۵) نامی که پدرش به وی داده بود. (۱۶) ولیکن هم پدر و هم دیگر بستگان بیاس احترام به فاطمه خانم مادر بزرگ پدریش از تکرار نام فاطمه احتراز داشتند و او را در خانه ام سلمه می خواندند. (۱۷) این است که حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء می فرمایند: "اسم مبارکش ام سلمه بود (صفحه ۲۹۱). طاهره در میان اعضاء خاندان و خویشان نزدیک به زرین تاج و زکّیه نیز ملقب بود. (۱۸)

پدر طاهره حاج ملا محمد صالح برغانی مجتهد شهیر و مؤلف چند کتاب عظیم بود. (۱۹) وی چنانکه معروف است در اجراء شعائر دینی و فریضه امر معروف و نهی از منکر بسیار سختگیر بود. (۲۰) از نام و حیات مادر طاهره در اسناد و مدارک موجود ذکری نگشته ولی از قرائن بر می آید که به مکتب شیخیه گرایش داشته است. پدر طاهره (ملا صالح) با برادر بزرگتر خود حاج ملا محمد تقی و برادر کوچکتر حاج ملا محمد علی در برغان و قزوین بتحصیل زبان فارسی و عربی و مقدمات معارف معمول زمان پرداختند و سپس عازم شهر مذهبی قم شدند و در آنجا نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد معروف به میرزای قمی تلمذ نمودند. (۲۱) برادران برغانی از قم به اصفهان رفتند و چند سالی نیز در آن شهر بتحصیل و تکمیل معلومات خویش اشتغال داشتند. از اصفهان عازم عتبات عالیات شدند و مدتی در کربلا نزد آقا سید علی

طباطبائی (۲۲) تلمذ نمودند. هر سه برادر (۲۳) در غالب معارف عقلی و نقلی اسلامی عصر خویش تبحر و بانواع عبادات و ریاضات شاقه اشتغال یافتند. حاج ملا محمد علی (برادر کوچکتر) مدتی نزد جناب شیخ احمد احسائی تحصیل نمود و نزد عموم علی الخصوص جماعت شیخیه به کثرت عبادت و تلاوت اوراد و ادعیه و تضرع و ابتهاج دائم اشتغال یافت. بطوری که در برخی از ساعات شب زنجیری بر گردن می نهاد و آنرا بر میخی در سقف اطاق خویش وصل می نمود تا مانع خوابیدن وی شود و اوقات را به عبادت و قرائت و کتابت صرف نماید. هر سه برادر پس از اتمام تحصیلات به ایران مراجعت و در طهران اقامت نمودند. چون میان ملا تقی (برادر بزرگتر) و میرزای قمی در باب پاره ای از مسائل فقهی اختلاف نظر پدید آمد ملا تقی به کریلا برگشت و پس از اخذ اجازه اجتهاد از سید علی طباطبائی به طهران مراجعت نمود و از رؤساء و مراجع تقلید قوم گردید. برادران برغانی مردانی جسور و مغرور بودند و نوبتی در حضور فتحعلی شاه بر خلاف شوون پادشاهی عملی نمودند و مضروب شاه شدند لذا با جبار از طهران به قزوین کوچیدند. (۲۴) در ایام سلطنت محمد شاه نیز مورد غضب شاه و حاج میرزا آقاسی قرار گرفتند و محکوم به خروج از قزوین شدند و لکن ملا تقی بهر حیلتی بود مجدداً جلب محبت شاهی کرد و برادران به قزوین عودت نمودند. (۲۵) برادران برغانی که در آغاز نوجوانی با سختی های زندگانی آشنا گشته بودند پس از احراز ریاست دینی در شهر قزوین بجمع مال و منال نیز پرداختند و بزودی از حیث علمی و مالی در صف اول مجتهدین ایران زمین قرار گرفتند. در چنین احوالی بود که جناب طاهره در آن خاندان و در شهر قزوین تولد یافت.

پدر طاهره در همان سنین خردسالی معلمی خصوصی برای وی معین نمود و طاهره پس از چند سال تلمذ نزد وی و نیز پدر و عموهای خود در معارف دینی و ادبی بحدی از مهارت رسید که پدرش با افسوس می گفت "اگر این دختر پسر بود خاندان مرا روشن می نمود و جانشین من می گشت". (۲۶) بشرحی که خواهد آمد همه مورخان (اعم از بهائی و غیر بهائی) و شاهدان عینی حیات طاهره استعداد عجیب علمی و ذکاوت و جمال بی نظیر وی را تصریح کرده اند. رضا قلی خان هدایت مورخ مشهور عصر قاجار در کتاب روضه الصفای ناصری در باب طاهره می نویسد: "چه زنی در کمال جمال بود و ملحه ای شیرین مقال". (۲۷) میرزا محمد جعفرخان حقایق نگار مورخ مخصوص دربار قاجار در کتاب تاریخ حقایق الاخبار ناصری در خصوص جناب طاهره می نویسد: "با وجود حسن و جمال و غنچ و دلال در علوم معقول و منقول بحد کمال بود" (جلد نخست ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۳ هجری قمری). میرزا تقی خان سپهر کاشانی دیگر مورخ معروف دربار قاجار در مجلد نخست از مجلدات قاجاریه کتاب ناسخ التواریخ در خصوص جمال و کمال طاهره می نویسد: "این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود" (صفحه ۵۳۸). (۲۸)

از دوران کودکی طاهره متأسفانه اطلاع چندانی نداریم. آنقدر می دانیم که عشقی فراوان به مادر خود داشته و زیبایی خویش را تا حدود زیادی از وی بارث برده است. (۲۹) طاهره از خردسالی نزد همه عزیز و محبوب بود. از ایام نوجوانی او را دختر آقا و بعدها غالباً خانم یاد می کردند. (۳۰) همیشه چند خدمتکار در کنارش آماده بخدمت بودند و لکن معمولش بود که کارهای خانه را شخصاً انجام دهد و به مادرش کمک نماید. با زیردستان با نهایت عطف و ادب رفتار می نمود و خادمان خانه علی الخصوص اندرون بی نهایت به وی عشق می ورزیدند. (۳۱) طاهره از همان دوران کودکی بر حسب ظاهر خوب تغذیه می نموده و از حکایتی که حضرت عبدالبهاء در این باب فرموده اند روشن می شود که باصطلاح معروف اشتهای خوبی داشته است. یکی از نسوان بهائی غرب که در عکا در محضر حضرت عبدالبهاء

شرفیاب بوده و اقتضای تناول غذا با آن حضرت داشته بعلمت خوشمزّه بودن غذا بیش از حدّ معمول تناول کرده و از این جهت درباب اشتهای خود از حضرت عبدالبهاء استدعای بخشش نموده است. حضرت عبدالبهاء به وی فرموده اند: "فضیلت و تقوی عبارت از ایمان واقعی به حقّ است و نه به اشتهای بد و یا خوب. جناب طاهره اشتهای خوبی داشت و هر هنگام که درباب آن از او توضیح می خواستند می فرمود در حدیث قدسی آمده که یکی از صفات اهل فردوس تغذیه خوب مدام آنان است" (مفاد بیان مبارک). (۳۲) طاهره يك خواهر کوچکتر بنام مرضیه و حداقل سه برادر (۳۳) داشته است. یکی از برادران نامش میرزا عبدالوهاب قزوینی بود که در واقع شهرت و علم پدر را در جامعه اسلامی به ارث برد و هم او بود که بارها از مقامات علمی طاهره تجلیل و تصریح نمود که احدی از ما در محافل علمی در محضر طاهره جرأت اظهار نظر نداشت. (۳۴) محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در خصوص میرزا عبدالوهاب قزوینی می نویسد: "خلف ارشد حاج ملا صالح برغانیست. تتبع وی در میان سلسله برغانیه احدی را نبود معقولاً و منقولاً... و بتزویین ریاستی معتدبها داشت و نزد حکام دیوان اعلی بسیار مطاع بود... الحق در طلاقت زبان و ملاحظت بیان و حلاوت لهجه و حسن تفهیم او بهرحال عموماً و به منبر خصوصاً در تمام ایران احدی نرسید" (کتاب المآثر و الآثار صفحه ۱۶۳). با توجه به آنچه اعتمادالسلطنه درباب کمالات میرزا عبدالوهاب قزوینی نوشته توان قضاوت نمود که طاهره در چه درجه از فضل و کمال بوده است که امثال میرزا عبدالوهاب در محضر او جرأت اظهار نظر نداشتند. نبیل زرنندی می نویسد که میرزا عبدالوهاب به امر حضرت باب مؤمن شده و لکن خدمتی از او ظاهر نگشته است. (۳۵) اما نام برادران دیگر طاهره را ندانسته ایم. استناد ما باینکه طاهره چند برادر داشته بیان حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفاء (صفحه ۲۷۵) و بیان حضرت ولی امرالله در God passes by (صفحه ۷۳) است. جناب محمد مصطفی بغدادی نیز در رساله تاریخیه خود به برادران طاهره اشاره کرده است (صفحه ۱۱۷).

جناب طاهره با موی سیاه "چون مشک اذقر" و بقول جناب فاضل مازندرانی "با وجه ملیح و اسمر و خالی بر گونه، ایسر" (۳۶) در همان اوقات نوجوانی در محافل نسوان شهر بر صدر می نشست و به پیچیده ترین پرسش های آنان پاسخ گوینده می داد و در جمع رجال خاندان خویش نیز حل مشکلات علمیه می نمود. بدین سبب بی نهایت مورد احترام پدر، بستگان و مردم شهر بود. جناب طاهره یکی دو سال بیشتر نداشت که جناب شیخ احمد احسائی بدعوت ملا محمد تقی برغانی (عموی طاهره) به قزوین آمد و لکن بر خلاف انتظار ملا محمد تقی در خانه حاج ملا عبدالوهاب قزوینی که مردی بواقع فاضل و متقی و از پیروان جناب شیخ بود اقامت گزید. (۳۷) این امر ملا تقی را بر مخالفت شیخ ترغیب نمود. نتیجه مباحثات شیخ و ملا تقی تکفیر شیخ احسائی بود و بشرحی که خواهد آمد عواقب نامطلوبی ببار آورد. طاهره از همان اوان کودکی با نام شیخ آشنا گشت و بعدها دریافت که عمویش ملا تقی مردی بواقع متقی و خدا ترس نیست. لذا نسبت به وی ارادت نداشت و در حقیقت باجبار پدر تن بازدواج با فرزند ملا تقی مذکور داد. طاهره یقیناً کمتر از پانزده سال و احتمالاً حدود سیزده سال داشت که با ملا محمد پسر عموی خویش ازدواج نمود. (۳۸) شاید در همان اوان بود که پدر طاهره قریه ای از قراء نزدیک قزوین را بدو بخشید. طاهره نام آن قریه را بهجت آباد نهاده بود. (۳۹) طاهره از ملا محمد صاحب سه فرزند دو پسر و یک دختر شد. (۴۰) نام پسران او اسمعیل و ابراهیم بود که بعدها پس از اتمام تحصیلات عالیّه دینیه بشیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم قزوینی شهرت یافتند. خصوصاً شیخ اسمعیل که در نجف تحصیل کرده بود واعظی مشهور و بعدها امام جمعه قزوین گشت. و لکن هر دو پسر تا پایان حیات از موهبت ایمان بامر بدیع محروم گشتند (برای اطلاع از احوال پسران طاهره از جمله می توان به کتاب اعلام الشیعه تألیف آقا بزرگ

طهرانی رجوع نمود). نام دختر طاهره سارا ولی به آسیه معروف بود. (۴۱) از احوال وی آگاهی چندانی نداریم. آنقدر می دانیم که او نیز چون مادر گرامیش از جمال و کمال بهره کافی داشته و چند سال نزد پدر بزرگ خویش حاج ملا صالح قزوینی تلمذ نموده است. و نیز می دانیم که نامزد او آقا سید عبدالهادی قزوینی (فرزند حاج سید صادق قزوینی) از علماء جوان و مشهور قزوین بوده و در شیراز به امر جدید ایمان یافته و بامر حضرت باب عازم عراق شده و از اصحاب جناب طاهره گردیده است. (۴۲) آقا سید عبدالهادی سالها پس از شهادت طاهره حیات داشته و در طهران با احباب محشور بوده است. (۴۳) اما دختر طاهره با آنکه عاشق مادر بوده از موهبت ایمان محروم گشته است. وی اندکی پس از شهادت طاهره طاقت نیاورده و از جهان خاک رخت بریسته است. (۴۴)

مستند این پژوهنده درباب عدم ایمان فرزندان طاهره علاوه بر اقوال مورخان عصر قاجار از جمله دو بیان مبارک از حضرت عبدالبهاء نخست در کتاب تذکرة الوفاء و دوم در لوحی دیگر است. در تذکرة الوفاء می فرمایند: "و سه اولاد از ایشان تولد یافت. دو اولاد ذکور و یک دختر ولی هر سه محروم از موهبت مادر" (صفحه ۲۹۱). مراد از عبارت "محروم از موهبت مادر" بحقیقت محرومیت از موهبت ایمانی مادر است. مستند این عبد ترجمه عبارات فوق از حضرت ولی امرالله در زیرنویس یکی از صفحات متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی است:

"طاهره دو پسر و یک دختر داشت که هیچ یک از آنان بحقیقت امر مبارک اعتراف نمودند." (ترجمه به مضمون)

"Tahirih had two sons and one daughter, none of whom recognized the truth of the cause".

(Dawn Breakers زیرنویس شماره ۲ صفحه ۸۱)

اما حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری می فرمایند: "قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد منجذب بنفحات الهی گشت. از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابدأ بانها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و می گفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو پسر من نیستند و بیزارم". (۴۵) ذکر این نکته نیز شاید لازم باشد که دختر مرضیه (خواهر کوچکتر طاهره) به امر مبارک مؤمن بوده و سالها پس از شهادت طاهره حیات داشته است. (۴۶) علی الوردی مؤلف کتاب لمعات اجتماعی می نویسد که در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۷ هجری قمری) طاهره صاحب پسر سومی شد که نام او را اسحق نهاد. همانطور که از پیش مذکور آمد باید توجه داشت که بتصریح حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء از اقتران طاهره و ملا محمد پسر عمویش تنها دو پسر و یک دختر پدید گشته است (صفحه ۲۹۱). لذا چنانچه طاهره صاحب فرزند دیگری شده آن فرزند در آغاز کودکی فوت کرده است.

ملا محمد شوهر طاهره احتمالاً در همان آغاز ازدواج برای تکمیل اطلاعات خود روانه عراق عرب شده و چند سال در آنجا بوده است. اینکه برخی گفته اند طاهره نیز با وی بوده است مدرک مستندی ارائه نکرده اند و بشرحی که خواهد آمد این موضوع با نصوص مبارکه موافقت ندارد. بهرحال در عزیمت ملا محمد به عراق نیز تردید است. اما اگر قبول نمائیم که ملا محمد مدتی در عراق بتحصیل اشتغال داشته این موضوع بیشتر روشن می شود که چرا طاهره پس از ازدواج نیز چند سال در خانه پدری و نزد مادر خویش بسر می برده است. (۴۷) بهرحال اگرچه طاهره از ملا محمد مذکور صاحب فرزندی شده ولیکن از آغاز با وی توافقی نداشته و خصوصاً پس از آنکه طاهره در جرگه پیروان جناب سید کاظم رشتی درآمده این عدم توافق باوج خود رسیده است.

از متون کتب تواریخ و مرقومات و اشعار جناب طاهره توان دریافت که وی به دو زبان فارسی و عربی

تسلط کامل داشته و در همان سنین نوجوانی در معارف اسلامی و از جمله تفسیر قرآن، علم حدیث، علم رجال، اصول فقه و فلسفه الهی بسیار باارع و مطلع بوده است.

ملاً محمد تقی برغانی عموی بزرگتر طاهره که قبلاً بتکفیر جناب شیخ احمد احسائی مبادرت نموده بود در آن اوان در هر مجلس و جمعی به رد و توهین عقاید شیخ اشتغال داشت. اما عموی کوچکتر طاهره جناب حاج ملاً محمد علی برغانی همانطور که از پیش مذکور آمد از پیروان جنابان شیخ و سید بود و سرانجام به حضرت باب نیز مؤمن گشت. حضرت باب در آثار مبارکه خویش و حضرت بهاء الله در کتاب ایقان (۴۸) بایمان ملاً محمد علی اشاره فرموده اند. از مؤلفان غیر بهائی تنکابنی در قصص العلماء بایمان نامبرده اعتراف کرده است (صفحه ۱۹). از جناب حاج ملاً محمد علی تألیفات متعدده و آثار منظوم باقی است. (۴۹) صورت شهادت کتبی ملاً محمد علی بر حقانیت حضرت باب مطبوع و منتشر است. (۵۰) حاج ملاً محمد صالح پدر جناب طاهره اگرچه بعدها تا حدودی ظاهراً بی طرف گشت و با شیوه اهانت آمیز ملاً تقی مخالف بود و لکن آن ایام قلباً با عقاید شیخ و سید موافقتی نداشت و از این روی دقت می نمود که فرزندان محب مکتب شیخ نشوند. اما قضای الهی دیگر بود و سرانجام نور دیده او طاهره بجماعت شیخیه پیوست. در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (۱۸۳۷ میلادی) (۵۱) بر اثر مذاکره با پسر خاله خود ملاً جواد برغانی و مطالعه آثار جنابان شیخ و سید مفتون عقاید مکتب شیخیه گشت و از آن پس در این باب با پدر بگفتگو نشست. طاهره شبی در کتابخانه پدر با وی از عقاید شیخ صحبت بیمان آورد ولی پدر بیدرنگ زیان شتم گشود. طاهره مدتی با پدر در باب قیامت و معراج و وعود ظهور حضرت موعود مباحثه نمود. چون پدر از مقابله عاجز بود دامن سب و لعن می نمود. این بود که طاهره با پدر قطع مباحثه و با جناب سید کاظم رشتی مخفیانه آغاز مکاتبه نمود. (۵۲) در اندک مدت در مسائل مربوط به عقاید جنابان شیخ و سید بنهایت درجه از مهارت رسید و سید وی را قرّة العین نامید. قرّة در لغت عرب بمعنای (سبب) سرور و رفع اشک و خنکی چشم است و حضرت ولی امرالله عبارت "قرّة العین" را بدین علت به "Solace of the Eyes" ترجمه فرموده اند. (۵۳) آنچه مسلم است لقب قرّة العین را جناب سید کاظم رشتی به طاهره داده است. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء تصریح می فرمایند: "این بود که سید مرحوم لقب قرّة العین باو دادند..." (صفحه ۲۹۴). و حضرت ولی امرالله در "God passes by" می فرمایند:

"و ملقب به قرّة العین « آرامش چشم » وسیله سید کاظم معلمش" (ترجمه به مضمون)

(صفحه ۷) "and surnamed Qurratul Ayn (Solace of the Eyes) by Siyyid Kazim her teacher"

علت تأکید و تصریح این نکته اینست که برخی گفته اند ملاً صالح برغانی پدر طاهره او را همیشه قرّة عینی خطاب می کرده است. (۵۴) لذا ممکن است این شبهه پیش آید که ملاً صالح به دختر خویش لقب قرّة العین داده است. جناب طاهره رساله ای در اثبات عقاید جنابان شیخ و سید نوشت و بحضور سید ارسال داشت. جناب سید پس از مطالعه آن رساله نامه ای در کمال لطف و رقت به طاهره نگاشت و در آغاز نامه خطاب به وی نوشت: "یا قرّة العین و روح الفؤاد" (۵۵) و از آن پس بود که بانو ام سلمه ابتداء در جماعت شیخیه و سپس نزد عموم به قرّة العین مشهور گشت.

اما اینکه جناب طاهره با جناب سید کاظم رشتی ملاقات کرده است یا خیر موضوعی است که نزد برخی از پژوهشگران مسلم نگشته است. مؤلف لغت نامه دهخدا ذیل عنوان طاهره و باستناد نظر برخی از وقایع نگاران تصریح کرده که طاهره و سید رشتی ملاقات کرده اند. نیکلای فرانسوی در تاریخ خود "سید علی محمد باب" می نویسد که طاهره در کربلا در مجلس درس جناب سید کاظم رشتی حاضر می شده است (ترجمه فارسی، صفحه ۲۸۹). مؤلف کتاب لمعات اجتماعیه نیز با این قول موافق است (صفحات

۱۵۳-۵۴). دانشمند جلیل بهائی جناب فاضل مازندرانی در حاشیه کتاب ظهورالحق از قول جناب آقا محمد جواد عموجان فرهادی نقل می کند که جناب طاهره در زمان حیات سید در کربلا اقامت و بتحصيل اشتغال داشته و به ایران مراجعت نموده و مجدداً عازم کربلا گشته است. بگفته فرهادی جناب طاهره هنگام صعود جناب سید رشتی در کربلا بوده است (جلد سوم، صفحه ۳۱۲). جناب ملک خسروی نیز با این قول موافق است. (۵۶) اما جناب فاضل مازندرانی در متن کتاب ظهورالحق ذکری از سفر نخستین طاهره به کربلا نکرده است. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح ضمن توصیف از کمالات جناب طاهره می فرماید: "در فنون شتی ماهره بود و در نطق و بیان محیر عقول و افکار فحول اساتذہ. در تفسیر و حدیث، کتاب مبین بود و در مطالب شیخ جلیل احسانی آیت عظیم. در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده" (صفحه ۲۲). از عبارت اخیر بیان مبارک شاید اینگونه استنباط شود که طاهره مدتی در کربلا در محضر جناب سید رشتی تلمذ نموده است. ولکن پس از مراجعه به دیگر بیانات حضرت عبدالبهاء و متون تواریخ موثق امری محرز می شود که جناب طاهره بملاقات سید رشتی نائل نگردیده است. نبیل زرنندی تصریح می کند که جناب طاهره هنگامی به کربلا رسید که سید رشتی در گذشته بود. (۵۷) نظر نبیل زرنندی بحقیقت مطابق است با بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء آنجا که ضمن بیان احوال طاهره می فرماید: "باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرف بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجّه بکربلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پیش، حضرت سید صعود بجلا اعلی نمود. لهذا ملاقات تحقّق نیافت." (صفحه ۲۹۴). عبارت "لهذا ملاقات تحقّق نیافت" با توجّه به ترجمه حضرت ولی امرالله (از عبارت مذکور) (۵۸) بحقیقت گویای آنست که جناب طاهره با جناب سید هیچگاه ملاقات نکرده است. اگر جناب طاهره بملاقات سید رشتی نائل گشته بود یقیناً حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء تصریح میفرمود. حضرت ولی امرالله نیز در کتاب God passes by و حواشی ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی، Dawn Breakers در این باب ذکری نفرموده و چنانکه شیوه مبارک بوده حدّ اقلّ قول تاریخ نگاری را نقل نکرده اند. با توجّه به آنچه معروض آمد مراد از بیان حضرت عبدالبهاء: "در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده" باید استفاده طاهره در کربلا از آثار جناب سید رشتی باشد که هنوز غالباً بطبع نرسیده بوده است. بهرحال راه برای پژوهشگران آتی باز است و چنانچه مدارک قاطعی در آینده پیدا نمایند قول پژوهنده حاضر باید تعدیل شود.

همانطور که از پیش مذکور آمد ملا محمد تقی برغانی عموی طاهره سخت با عقاید شیخیّه مخالفت داشت و بر منبر به ردّ عقاید جنابان شیخ و سید می پرداخت و بدانان اهانت می نمود. ملا محمد شوهر طاهره نیز پیرو پدر و مردی قشری بود. لذا طاهره با وی تفاهم نداشت و این امر سرانجام موجب مفارقت وی از شوهر گشت. طاهره به خانه پدر رفت و روزان و شبان بمطالعه و تحقیق در عقاید شیخ و سید پرداخت هم در آن اوقات بود که بر اثر شوق باطنی و تشویق و مساعدت عموی خویش ملا محمد علی برغانی قصد عزیمت به کربلا و استفاده از محضر سید رشتی نمود. چون مرضیه خواهر کوچکتر طاهره که وی نیز در جمال و کمال آیتی بود با شوهر خویش میرزا محمد علی قزوینی (فرزند ملا عبدالوهاب مجتهد شهیر قزوینی) قصد سفر به عتبات داشتند، طاهره نیز اغتنام فرصت کرده با اذن پدر فرزندان خویش را به پدرشان ملا محمد سپرد و با خواهر و شوهرش میرزا محمد علی (که هردو شیخی بودند) عازم کربلا شد. آن زمان سال ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) بود. طاهره ده روز پس از صعود جناب سید کاظم رشتی به کربلا ورود نمود. هنگامه ای بود. اصحاب سید در عزای درگذشت استاد خویش داغدار بودند. تنی چند از اصحاب آن بزرگوار نیز با این اندیشه که ریاستی برای خویش فراهم نمایند دعوی وصایت سید

داشتند. زوجه جناب سید کاظم (که اصلاً شیرازی بود) خیلی زود به جناب طاهره ارادت کامل یافت و خانه و کتابخانه سید مرحوم (دیوان الرشتی) را در اختیار وی گذاشت. طاهره در خانه سید مستقر گشت و بساط تدریس آراست. حوزه درس طاهره بوجود گروهی از رجال و نساء و بزرگان علماء ایران و عراق مزین گشت که از میان آنان شیخ محمد شبل بغدادی، شیخ صالح کریمی، آقا سید احمد یزدی، شیخ سلطان کربلایی و ملا ابراهیم محلاتی را توان نام برد. غالب این نفوس که به علم و تقوی شهرت داشتند جناب طاهره را نقطه علمیه الهیه پس از سید رشتی دانسته و اطاعتش را فرض شمردند.

چند ماه پس از صعود جناب سید برخی از اصحاب آن بزرگوار در اطراف و اکناف پراکنده گشتند تا نشانی از حضرت موعود یابند. از جمله میرزا محمد علی قزوینی شوهر خواهر طاهره عازم شیراز گشت تا شاید راتحه معطره بمشامش رسد و بحضور موعود عالمیان شرفیاب شود. طاهره عریضه ای نگاشت و آن را مهور نموده به میرزا محمد علی سپرد تا چون به محضر موعود رسد بحضورش تقدیم نماید. میرزا محمد علی پس از تشرّف بحضور حضرت باب عریضه طاهره را تقدیم داشت و آن حضرت طاهره را از حروف حی محسوب فرمودند. (۵۹) طاهره بتصریح حضرت ولی امرالله هفدمین حرف حی محسوب و پیش از نقطه اخری جناب قدّوس بدین افتخار فائز گشت. (۶۰) ایمان او نیز چون برخی از دیگر اصحاب حضرت باب نادیده حاصل گشت. اما ایقان کامل او بحقانیت امر جدید پس از زیارت کتاب مبارک احسن القصص (قیوم الاسماء) تحقق یافت. چون جناب ملا علی بسطامی به کربلا رسید مژده ظهور حضرت باب را به همگان داد و جناب طاهره بزین کتاب مبارک قیوم الاسماء فائز گشت. (۶۱) حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء داستان ایمان و ایقان طاهره را به امر جدید اینگونه توضیح فرموده اند: "اما حضرت سید مرحوم پیش از عروج تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و می فرمودند بروید و آقای خویش را تحری نمایند. از اجله تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و بریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصد بودند. از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات و شب بتهجد و مناجات مشغول بود. تا آنکه شبی در وقت سحر سر ببالین نهاده از این جهان بیخبر شد و رؤیای صادقه دید. در رؤیا ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بردارد. پای مبارکش از زمین مرتفع است. در اوج هوا ایستاده نماز می گذارد. در قنوت آیاتی تلاوت می نماید. جناب طاهره يك آیه از آن آیات را حفظ می نماید و در کتابچه خویش می نگارد. چون حضرت اعلی ظهور فرمودند و نخستین کتاب قیوم الاسماء منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه می نمود. آن آیه محفوظه را آنجا یافت. فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حق است" (صفحات ۲۹۵-۲۹۶).

طاهره پس از وصول بمرحله ایقان عاشقانه بانتشار امر بدیع قیام نمود. مژده ظهور به همگان داد. نخستین نفسی که در میان نسوان ساکن کربلا افتخار ایمان یافت زوجه جناب سید رشتی بود. طاهره بترجمه کتاب احسن القصص پرداخت. هر روز آن کتاب را در مدرسه خویش تفسیر و تدریس می نمود. (۶۲) طاهره و اصحاب بزرگوار در نهایت خضوع بعبادت می پرداختند و بفرموده حضرت عبدالبهاء "حتی از مستحبات چیزی فرومی گذاشتند". (تذکرة الوفاء، صفحه ۲۹۶). (۶۳) گروهی از علماء ساکن کربلا چون گذشته در مدرسه او حضور می یافتند و از پس پرده از محضرش استفاده می نمودند. طاهره امر جدید را جهراً بدانان ابلاغ می نمود. اصحاب جناب طاهره بتدریج نزد عموم به قرتیه شهرت یافتند. این جماعت که غالب آنان از علماء شیعی و شیخی و مؤمن به حضرت باب بودند اطاعت از وی را چون اطاعت از شخص حضرت باب می دانستند. طاهره با نهایت شجاعت در روز اول محرم بجای عزاداری و اجراء مراسم

معمول شیعیان و شیخیان روز میلاد مبارک حضرت باب را در کربلا جشن گرفت و این امر بر بغض مخالفان بسی افزود. (۶۴) طاهره در کربلا نه تنها معرض مخالفت اعداء از شیعیان و شیخیان بود گروهی از بابیان (غالباً مطرود) نیز سبب زحمت آن شعله نار محبت الله بودند. عناد اعداء خارجی بس نبود که برخی از علمای بابی ساکن کربلا نیز با کاربرد شیوه های انقلابی وی مخالفت آغاز نمودند. این مخالفت ها سبب گشت که طاهره چند ماه مقیم کاظمین شود تا ضوضاء تسکین یابد. و لکن ضوضاء تسکین نیافت. لذا طاهره به کربلا مراجعت نمود. صیت فضائل و کمالات طاهره و شجاعت و جسارت او در ابلاغ و انتشار امر جدید علماء حسود را پماندت بیشتر واداشت. لذا به حکومت عارض و خواستار اخذ و حبس طاهره شدند. ابتداء مأموران حکومت باشتباه جناب شمس الضحی (خورشید بیگم حرم جناب آقا میرزا هادی نهری) را بازداشت نمودند. و لکن حضرت طاهره شخصاً به حکومت پیام فرستاد که من در خانه جناب سید رشتی هستم تعرض بدیگری ننمائید. این بود که مأموران حکومت خانه جناب سید محل اقامت طاهره را احاطه نمودند و مدت سه ماه جناب طاهره در آن خانه تحت توقیف و بکلی ارتباط با دیگران مقطوع بود. چون حکومت کربلا که ماجرا را به بغداد (در نتیجه به استانبول) گزارش کرده بود در این مدت پاسخی نیافت طاهره از حکومت خواست که اجازه دهد شخصاً به بغداد رود و در آنجا منتظر پاسخ استانبول شود. حکومت موافقت نمود و جناب طاهره همراه جناب شمس الضحی و همشیره و والده جناب باب الباب (ونیز خادمه خود) و گروهی از رجال اصحاب عازم بغداد گردید و در خانه، جناب شیخ محمد شبل بغدادی ورود نمود. مردم بغداد فوج فوج بحضور طاهره می شتافتند و از محضرش فیض می بردند. کثرت تردد جمعیت بحدی بود که خانه، جناب شیخ محمد شبل گنجایش آن نداشت. لذا طاهره بخانه دیگر انتقال نمود. بازار ابلاغ کلمة الله بواقع بسیار گرم بود. ولوله در شهر بغداد افتاد. طاهره به همه علماء بزرگ ساکن کربلا نامه نوشت و آنان را باقبال به امر جدید دعوت و تشویق کرد. (۶۵) طاهره با علمای کاظمین نیز مخابره و مصاحبه می نمود و بدانان اتمام حجت می فرمود. گروهی از آنان بمخالفت پرداختند. جناب طاهره خود را برای مباحله آماده نمود. فریاد مخالفت علماء افزایش یافت. چون بیم ضوضاء عظیم می رفت نجیب پاشا والی بغداد طاهره را احضار و استنطاق نمود و لکن مدرکی مبنی بر محکومیت وی نیافت لذا آن جناب را با نسوان از همراهان به خانه فقیه برجسته ابن آلوسی (۶۶) مفتی بغداد و مؤلف کتاب معروف روح المعانی فرستاد.

در آن اوان برخی از بابیان محتاط که با روش انقلابی طاهره موافقت نداشتند اجتماع نمودند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه شکایت آمیز به محضر حضرت باب معروض داشت. حضرت باب در پاسخ سید علی بشر از طاهره تجلیل نموده آن جناب را بانوئی صادق، عالمه، عامله، طاهره و آگاه از حقایق امر بدیع دانسته و اتباع سید مذکور را از ایشان فرض فرموده بودند. (۶۷)

این امر سبب تزلزل سید علی بشر و تنی چند از بابیان گشت. و لکن باقی بابیان اظهار مراتب سرور و ایقان نمودند و از آن پس ارادت قلبی آنان به طاهره بسی افزایش یافت. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق نوشته است که: "پس از ورود این لوح مبارک لقب آن سیده جلیله طاهره اشتها یافت" (صفحه ۳۱۷). و لکن همانطور که حضرت عبدالباها در کتاب تذکرة الوفاء تصریح فرموده اند (صفحه ۲۹۴) لقب طاهره نخستین بار حدود یک سال بعد در بدشت بدین بانوی فاضله تعلق گرفته است. حضرت باب در مواضع متعدده از آثار مبارکه، خویش اتهامات واهییه وارده بر طاهره را رد و او را ورقه طیبه طاهره و اطاعت اصحاب را از آن جناب فرض فرموده اند. از جمله در توقیعی بدین مضمون می فرمایند که: "طاهره ورقه طیبه ایست که فوآدش مطهر است و خداوند بر اشخاصی که قدر او را می شناسند و سبب آزار وی

نیستند رحمت می نماید. طاهره سبب عزت خاندان خویش است و اطاعت از وی عین شرف و منقبت است. (۶۸) و در تویح دیگری می فرمایند که هیکل مبارکشان دوست نمی دارند احدی منکر طاهره شود و اگر عقول اصحاب برای درک برخی از مطالب که طاهره بیان می کند نابالغ است باید صبر نمایند تا اراده الهی بانجام رسد. (۶۹) و در تویح دیگر می فرمایند: " احدی مجاز نیست که در علم طاهره تردید نماید. او از واقعیات امر بدیع آگاه است و امروز وجودش موجب شرف است برای جماعت مؤمنین. هر کس سبب اذیت او شود مرتکب گناه عظیم گشته است. " (۷۰)

باری جناب طاهره و نسوان از همراهان مدت سه ماه در خانه ابن آوسی اقامت داشتند. (۷۱) در این مدت مذاکرات مفصله دینیّه علی الخصوص دریاب قیامت و معاد میان مفتی و طاهره واقع و کمالات نامبرده سبب تحیر مفتی بغداد گشت. در صورت شهادتی که از وی باقی است اعتراف به مقامات فضل و کمال و حیاء و عصمت و عقل و درایت طاهره مصرح است. (۷۲) مفتی بغداد که قبلاً قنوی بر قتل جناب ملاً علی بسطامی داده بود اصولاً با آئین بابی مخالف بود. ولیکن از مذاکره با طاهره استیحااش نمی نمود و قادر باختفاء حقیقت نیز نبود لذا در کمال صراحت به مقامات فضل و عصمت طاهره اعتراف نمود. (۷۳) برخی نوشته اند که حضرت باب تویح مبارکی خطاب به آوسی مفتی بغداد نازل و او را بقبول امر جدید دعوت فرموده اند. (۷۴) جناب سمندر در تاریخ خویش نوشته است که جناب حکیم مسیح در بغداد شاهد مباحثه و مذاکره جناب طاهره با علماء سنی بوده است (صفحات ۳۴۹-۳۴۸). بتصریح حضرت ولی امرالله (God passes by، صفحه ۷۳) و نیز نبیل زرندی علماء یهودی، مسیحی و مسلم اعم از سنی و شیعی در بغداد بسیار تلاش نمودند که طاهره را مجاب نمایند و از اعتقاد به امر جدید و انتشار آن باز دارند ولیکن خود را در برابر علم و استدلال وی عاجز یافتند (Dawn Breakers، صفحه ۲۷۲). طاهره گاه در خانه شیخ محمد شبل نیز با علماء و جماعات مختلف مذاکرات و مباحثات می نمود. سرانجام از استانبول پایتخت عثمانیان فرمان رسید که طاهره را بشرط خروج از خاک عثمانی رها سازند. (۷۵) بدستور نجیب پاشا والی بغداد محمد آقا یاور تا خانقین همراه جناب طاهره بود. دهها تن از اصحاب و از جمله سی تن عرب در خدمت طاهره رفتند و مصارف سفر را تماماً جناب شیخ محمد شبل متحمل بودند. (۷۶) جناب طاهره و اصحاب سه روز در کردت توقف کردند. صدها تن از اهل حق (جماعت معروف به علی اللّهی) به امر جدید اقبال نمودند. هنگام خروج از کردت یک هزار و دویست نفر از مردم آن قریه تقاضا نمودند که در خدمت طاهره و حاضر برای اجراء اوامر او باشند. (۷۷) ولیکن طاهره امر به مراجعت و در حق آنان دعا فرمود. پس از ورود به کرمانشاه نسوان از همراهان در یک خانه و رجال در خانه دیگر سکونت گزیدند. جماعات مردم و برخی از علماء شهر بخدمت طاهره رسیده از امر جدید اطلاع یافتند. طاهره در مجالس عمومی غالباً تفسیر سوره کوثر نازل شده از قلم حضرت باب را قرائت و ترجمه و توضیح می نمود. امیرکرمانشاه و اعضاء خانواده اش بامر جدید مؤمن شدند. (۷۸) توفیق طاهره در هدایت مردم کرمانشاه خصوصاً اقبال امیر و همسرش حسادت مراجع دینی شهر را تحریک نمود. سید عبدالله مجتهد اعظم شهر بتفتین پرداخت و خواستار اخراج طاهره و همراهان از کرمانشاه گشت. طاهره برای مجتهد مذکور پیام فرستاد که یا حاضر به مذاکره و مباحثه شود و یا به مباحثه تن در دهد. ولیکن سید عبدالله استنکاف و تمارض کرد و نامه شکایت آمیز به پدر و عموی طاهره نوشت و از آنان خواست که طاهره را به قزوین برند. بتفتین او و دیگر دشمنان امر مردم نادان بر بایبان هجوم و گروهی از آنان را زندانی نمودند و بتاراج مایملک آنان پرداختند. طاهره را در کجاوه ای بی روپوش نشانند و از شهر برانندند. آن بانوی مطهره و باقی اصحاب را در بیابان بی زاد و توشه و لانه و آشیانه رها نمودند. طاهره نامه به حاکم نوشت و تظلم کرد. بدستور حاکم فوراً

زندانیان آزاد شدند و اموال بایان مسترد گشت. طاهره از کرمانشاه عازم همدان شد. پیش از ورود به آن شهر دو روز در صحنه اقامت کرد. در صحنه نیز جماعت کثیری ایمان آوردند و از طاهره خواستند که با وی همراه گردند و لکن طاهره توصیه نمود که در همانجا بمانند و بخدمت امر پردازند. طاهره پس از ورود به همدان بهدایت نفوس مشغول گشت. علماء شهر بر دو دسته شدند. گروهی شایق تحقیق گشتند و دسته دیگر بمخالفت پرداختند. اقدامات جناب طاهره در همدان نیز (بمدت دو ماه) سبب اقبال گروهی از مردم شهر شد و بسیاری و از جمله تئی چند از شاهزاده خانمها به آن جناب ارادت کامل یافتند. خطرات و زحماتی برای اصحاب پیش آمد. چون بیم خطر جانی برای طاهره می رفت در خانه حکیم الیاهو ملائی یهودی شهر سکونت کرد. طاهره از اصحاب خواست که باوظان خویش مراجعت نمایند. و لکن گروهی رضایت ندادند و تا قزوین همراه آن جناب بودند. طاهره در میان راه همدان با برادران خود که از قزوین برای بردن او آمده بودند روبرو شد. (۷۸) و سرانجام همراه آنان و اصحاب بابی راهی قزوین شد و پس از ورود بدان شهر به خانه پدر رفت. (۸۰) اما اصحاب اعم از پیاده و سواره که همراه طاهره بودند در کاروانسرای اقامت گزیدند. (۸۱) ورود طاهره به قزوین تقریباً دو ماه پس از عبور حضرت باب از حوالی آن شهر و اقامت کوتاه مدت در قریه سیاه دهان بود. از قلم حضرت باب هنگام اقامت در قریه مذکوره علاوه بر توفیق قهریه خطاب به حاج میرزا آقاسی چند توفیق خطاب به علمای بزرگ قزوین و از جمله ملا عبدالوهاب مجتهد مشهور، ملا محمد تقی عمو و ملا محمد صالح پدر طاهره نازل گشته است.

ملا محمد شوهر طاهره برای طاهره پیام فرستاد که به خانه شوهر رود ولی طاهره قبول نکرد و پیوند مجدد را مشروط بر ایمان ملا محمد نمود. این پاسخ ملا محمد و عموی طاهره ملا تقی را بسیار خشمگین و یک پارچه آتش نمود. خصوصاً که طاهره، شیخی از قزوین رفته و اینک بابی به آن شهر برگشته بود. این پدر و پسر پیوسته می کوشیدند که از مقام طاهره بکاهند و لکن کاری از پیش نمی بردند. پدر طاهره بی نهایت تلاش می نمود که بین آنها و طاهره آشتی دهد و توفیقی نمی یافت. (۸۲) طاهره در خانه برادر خویش میرزا عبدالوهاب با طالبان حقیقت مذاکره می نمود و مژده ظهور جدید می داد. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء به ملاقات جناب طاهره و جناب ملا حسین بشروئی در قزوین و در خانه آقا محمد هادی فرهادی اشاره کرده است (صفحه ۱۱۰). سرانجام حادثه قتل ملا تقی برغانی پیش آمد و طاهره در مظان اتهام قرار گرفت.

در آن اوقات (سال ۱۲۶۳ هجری قمری برابر با ۱۸۴۷ میلادی) ملا عبدالله شیرازی (معروف به میرزا صالح) شیخی که برای تحقیق در خصوص امر حضرت باب عازم ماکو بود چون بقزوین وارد شد از مظالم ملا تقی عموی طاهره نسبت به پیروان جنابان شیخ و سید آگاهی یافت و خود شاهد چند صحنه ظلم گشت. لذا نزد ملا تقی رفت تا از حقیقت و علت ظلم اطلاع یابد. ملا تقی به وی اظهار نمود که هر کس پیرو شیخ احمد احسانى است کافر و قتلش واجب است. ملا عبدالله از جواب ملا تقی چنان خشمگین گشت که می خواست سیلی بر بناگوش وی زند و همانجا لبانش را ببرد. ولی آن روز خودداری کرد. تا آنکه یک شب در مسجد ملا تقی مخفی گشت و چون ملا تقی سحرگاه به مسجد آمد ملا عبدالله نیزه بر پشت گردن وی زد و همان نیزه را بر دهانش نیز فرو برد. در نتیجه این ضرب ملا تقی چند روز بعد درگذشت. ضوضاء عظیم برخاست و نفوس مظلومی باتهام ضرب و قتل و یا شرکت در این حادثه محسوس و مقتول و شهید گشتند که از جمله شیخ صالح کرمی بود که نخستین شهید امر مبارک در ایران محسوب است. (۸۳) جنابان ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی نیز در این حوادث بشهادت رسیدند. (۸۴) با آنکه میرزا عبدالله شیرازی، قاتل ملاتقی، خود را معرفی کرد مع ذلك ملا محمد شوهر طاهره راضی نگشت

و دائماً تلاش می نمود که نفوس مظلومه را بی‌هانه، خونخواهی قتل پدرش مقتول نماید. هدف اصلی او قتل طاهره بود. بر اثر اقدام او و بستگان نزدیکش طاهره در خانه پدر محبوس گشت. چند تن از زنان مأمور مراقبت از طاهره شدند و جز برای وضو گرفتن و انجام برخی از امور بسیار ضروری اجازه خروج از اطاق به طاهره نمی دادند. علاوه بر نفوس مظلومی که پس از قتل ملاّ تقی در نهایت بی گناهی شهید گشتند، عده ای از اصحاب را نیز به طهران بردند و زندانی نمودند. در این حادثه جمال ابهی بکمک محبوسین شتافتند و خود بملّت اعانت به مظلومین نخستین بار برای چند روز در طهران محبوس گشتند. ملاّ عبدالله قاتل ملاّ تقی که دیگر به امر بیان مؤمن شده بود چون ملاحظه نمود اعتراف او بقتل دردی را دوا نکرده است و قتل و زجر و حبس مظلومان ادامه دارد از زندان فرار نمود و مدّتی مخفی بود تا آنکه حوادث قلعه طبرسی پیش آمد و در آن حوادث بمقام شهادت فائز گشت. طاهره همچنان در خانه پدر محبوس و از وقوع این حوادث محزون و دلخون بود تا آنکه جمال ابهی آقا هادی قزوینی را مأمور فرمودند که طاهره را با تدبیر مخصوص از آن گیر و دار رها سازد و بطهران آورد. مأموریت با کمال احتیاط و درایت انجام شد و طاهره به طهران آمد و در بیت مبارک حضرت بهاء الله ساکن گشت. با آنکه مأموران حکومت در قزوین و طهران در جستجوی طاهره بودند مع ذلک آنی از ابلاغ کلمه الله غفلت نمی نمود. اصحاب مرتباً در بیت جمال ابهی حضور می یافتند و از محضر طاهره استفاضه می نمودند. طاهره طبق معمول از پشت پرده با آنان مذاکره می نمود. (۸۵) طاهره يك پارچه آتش بود. شعله عشق و قیسه، نار محبت الله بود. در هدایت نفوس سر از پای نمی شناخت و بکمک شیوه های انقلابی خاصّ خویش آتش بدل همگان می زد. اعظم رجال از اصحاب را باتّباع از آن شیوه ها دعوت می نمود. حتی جناب وحید دارابی که اعلم فضاء عهد حضرت نقطه اولی بود (۸۶) از این امر مستثنی نبود. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء یکی از خاطرات جالب حضرتشان را از طاهره در این خصوص چنین بیان فرموده اند: " روزی جناب آقا سید یحییای وحید شخص فرید روح المقربین له الفداء حاضر شدند و در بیرون نشستند جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم. جناب وحید آیات و احادیثی نظیر در فرید از دهان می افشاند. آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود. بینه طاهره بهیجان آمد. گفت یا یحیی فأت بعمل ان کنت ذا علم رشید. حال وقت نقل روایات نیست. وقت آیات بیناتست. وقت استقامت است. وقت هتک استار اوهام است. وقت اعلاء کلمه الله است. وقت جانفشانی در سبیل الله است. عمل لازم است عمل " (صفحه ۳۰۶).

طاهره چه در کربلا و چه در قزوین و طهران حضوراً و یا با مکاتبه تلاش بسیار نمود که اعضاء خاندان علی الخصوص پدر خویش را در ظلّ امر جدید درآورد و لکن توفیق نیافت. بازار اقتراء بر ضد جناب طاهره گرم بود. بر آن نقطه علم و عصمتی نماند که دشمنان وارد نیاوردند. کتب تاریخ عصر قاجار علی الخصوص ناسخ التواریخ مشحون از این اتهامات واهی است. در مرقومات طاهره به پدرش که موجود است تصریح است که طاهره در اماکن مقدسه دائماً برای ایمان پدر دعا و تضرع و زاری کرده است. حاج ملاّ محمد صالح پدر طاهره اگرچه ایمان نیاورد و لکن همه اتهامات وارده بر طاهره و از جمله شرکت در توطئه برای قتل ملاّ محمد تقی برغانی را ردّ می نمود. جناب شیخ کاظم سمندر به نقل از یکی از دوستان از متمدان در تاریخ خویش می نویسد که در اوقات واقعه قتل ملاّ تقی هنگامی که طاهره در خانه پدر بود سیدی از علماء معروف قزوین در مجلسی از علماء و اعیان شهر خطاب به ملاّ صالح بنقل افتراءات وارده بر طاهره می پردازد و او را تحقیر و تحفیف می نماید و ملاّ صالح در حضور عموم بدفاع از طاهره و ردّ اتهامات وارده می پردازد. سید مذکور با حالت استهزاء این شعر را می خواند:

شکوهی نماید در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

اشک چشم ملاً صالح بر محاسن و سیمایش جاری می شود و دیگر سکوت می کند. خیلی زود پس از فوت سید مفتی مذکور خاندانش از هم می پاشد و درباب دخترش آنقدر اذکار نالایقه شایع می شود که عبرة لاولی الالباب می گردد (صفحات ۷۶-۷۵). ملاً صالح سرانجام طاقت این اتهامات و لاطائلات نمی آورد و از قزوین عازم عتبات می شود و در آنجا سالها پس از شهادت جناب طاهره محزون و دلخون زندگی میکند و سرانجام چشم از جهان دون می پوشد (سال ۱۲۸۳ هجری قمری برابر با ۱۸۶۶ میلادی).

باری طاهره چند روز در بیت جمال ابهی ساکن بود و چون کثرت تردد اصحاب و نیز طبقات مختلف مردم از غیر اصحاب برای ملاقات طاهره مورث خطر بود حضرت بهاء الله از خواهر میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله خواستند که مدتی از طاهره پذیرائی نماید. (۸۷) سرانجام جمال ابهی جناب طاهره را "با تهیه و تدارک مفصل از خدم و حشم به بدشت فرستادند". (۸۸) قاتنه کنیز جناب طاهره نیز همراه او بود ولی پیش از ورود به بدشت از وی جدا شد. در حقیقت جناب کلیم به امر جمال قدم وسائل عزیمت طاهره را از طهران به بدشت فراهم نمود. (۸۹) طاهره پس از خروج از طهران یک هفته در باغی که در دو فرسنگی طهران بود و جمال ابهی آنرا "باغ جنت" نامیدند اقامت نمود و از آنجا با تنی چند از اصحاب عازم بدشت گردید. (۹۰) بیان حوادث بدشت خود نیاز به بحث جداگانه دارد. در این مقال مختصر تنها به نکاتی از این احتفال عظیم تاریخی اشاره می کنیم که مستقیماً بحیات طاهره ارتباط دارد.

* * *

بدشت نام قریه کوچکی است واقع در دشتی بهمین نام و در حدود یک فرسنگی بسطام. (۹۱) هشتاد و چهار نفر از اصحاب حضرت باب (جمال ابهی، جناب قدوس، جناب طاهره و هشتاد و یک تن از دیگر بابیان) (۹۲) در اوقات مسجونیت حضرت باب در چهریق بمدت بیست و دو روز در ماه جون سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۶۴ هجری قمری) در آن قریه کوچک اجتماع نمودند و با ابداع و مدیریت و هدایت جمال ابهی (۹۳) و با ابتکار و کاربرد شیوه انقلابی جناب طاهره بمدد کشف حجاب (۹۴) و همراهی و همکاری جناب قدوس (۹۵) استقلال آئین بابی اعلان و انقضاء دور شریعت اسلام اعلام گردید. در ایام انعقاد احتفال بدشت هر روز لوح و یا الواحی از قلم جمال ابهی نازل و وسیله میرزا سلیمانقلی نوری (خطیب الرحمن) در جمع یاران زیارت می گردید. در آن الواح (که غالب اصحاب تصور می نمودند از ساحت حضرت نقطه اولی نازل گشته است) جمال ابهی به هر یک از اصحاب حاضر در احتفال بدشت و از جمله خود هیکل مبارک لقبی جدید عنایت فرمودند. بانو ام سلمه که تا آن زمان به قره العین شهرت داشت لقب "طاهره" یافت و از آن پس بدین نام خوانده شد. جناب حاج میرزا محمد علی بارفروشی از آن پس به "قدوس" و خود هیکل مبارک جمال قدم به "بهاء" ملقب گشتند. توابع نازله از سوی حضرت نقطه اولی خطاب به آن نفوس مبارکه پس از واقعه اعطاء القاب جدید بهمین عناوین بدیعه مصدر بود. (۹۶) مخارج اقامت جمیع اصحاب در احیان انعقاد احتفال مذکور بعهده جمال ابهی بود. حضرتشان سه باغ که "غبطه روضه جنان" بود اجاره فرمودند. در یک باغ هیکل مبارک و در باغ دیگر جناب قدوس و در باغ سوم جناب طاهره مأوی داشتند. بامر جمال ابهی آقا محمد هادی فرهادی، باغبانی باغ طاهره را بعهده داشت. احیان نیز در میدان واقع در میان این باغها خیمه زده بودند. (۹۷) بظن قوی جناب طاهره تنها بانوی حاضر در احتفال بدشت بود. (۹۸) خلاصه وقایع مهمه ای که منجر به کشف حجاب و اعلان استقلال آئین حضرت باب گشت و حوادث محزنه ناشیه از آن وقایع باستناد آثار حضرت عبداله و حضرت ولی امرالله بشرح زیر است؛ شب ها جمال مبارک و جناب قدوس و جناب طاهره با یکدیگر ملاقات و مذاکره داشتند. در آن ملاقات ها

مقرر گشت که استقلال ظهور حضرت نقطه اولی و نسخ شریعت اسلام بتصریح در جمع اصحاب اعلان شود. (۹۹) جناب طاهره با کاربرد شیوه متهورانه و انقلابی موظف باجاء طرح و جناب قدوس بعنوان نماینده اصحاب محافظه کار ظاهراً مأمور تعدیل نظریات افراطی طاهره و چند تن بایی دیگر شد. (۱۰۰) لذا در روز معهود که جمال ابهی را نقاهتی حاصل شده بود و نقاهت عین حکمت بود (۱۰۱) جناب قدوس که تا آن زمان در باغ اجاری خویش مخفی بود (۱۰۲) آشکارا از باغ بیرون خرامید و به خیمه جمال ابهی درآمد. طاهره نیز "بی پرده از باغ برون آمد" و "به خیمه مبارک شتافت". (۱۰۳) چون طاهره بی حجاب و نیز زینت و آرایش کرده ظاهر گشت (۱۰۴) اصحاب حاضر ترسان، حیران، خشمگین، ناتوان (۱۰۵) و پریشان (۱۰۶) شدند. جناب طاهره بی اعتنا به حالات اصحاب در کنار جناب قدوس جالس شد و بیانات رشیمه مهیمه از لسانش صادر گشت. (۱۰۷) با صدای بلند می فرمود: "این نقره ناقور است. این نفخه صور است" (۱۰۸) که البته اشاره به ظهور قیامت و انقضای دوره شریعت اسلام است. جناب طاهره که در نظر اصحاب مظهر عصمت و رجعت جناب فاطمه دخت مقام رسالت و مشاهده سایه وی نیز بر اصحاب حرام بود در یک لحظه کوتاه در دید آنان (یاغالب آنان) موجب ننگ شریعت حضرت منان گشته بود. (۱۰۹) ابتداء آن دسته از اصحاب که گرفتار تقلید سابقه بودند از طاهره فرار نمودند و گروهی بسیار به عمارت نیمه مخروبه و خالی از سکنه که در آن حوالی بود پناه بردند. که از جمله آنان برادران نهری بودند. (۱۱۰) برخی بکلی از ایمان به امر جدید منصرف شدند و گروهی گرفتار شبهه و تردید گشتند. (۱۱۱) عبدالحق اصفهانی ناگهان آن چنان آشفته و خائف و دیوانه گشت که گردن خویش برید و خون از آن بارید و در آن حال از منظر طاهره دور گشت. از آنان که گرفتار تردید گشته بودند برخی مراجعت نمودند. از میان آنان پاره ای مات و مبهوت و غرق سکوت شدند. برخی نیز روایت اسلامی را بخاطر آوردند که جناب فاطمه در روز قیامت بی حجاب از پهل صراط خواهد گذشت. جناب قدوس که ساکت نشسته بود بنظر می رسید منتظر فرصت مناسب است تا با شمشیری که در دست دارد ضربه ای بر طاهره زند. طاهره بی آنکه باز داشته و یا مضطرب شود با غایت شعف و با لحنی که مشابه لحن نزولی قرآن شریف بود ضمن ایراد بیاناتی غراء خطاب به باقیمانده اصحاب در صحنه احتفال بدشت فرمود: "من آن کلمه ام که قائم بدان تفوه خواهد نمود و بیانش موجب اضطراب و فرار نقباء ارض خواهد گشت". سپس طاهره اصحاب را دعوت نمود که یکدیگر را در آغوش فشارند و چنین حادثه عظیمی را جشن گیرند. (۱۱۲) پس از آن جمال ابهی امر فرمودند که سوره واقعه از قرآن شریف قرائت شود. بفرموده حضرت عبدالبهاء "قاری سوره اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود. اعلان دوره جدید شد و ظهور قیامت کبری گردید". (۱۱۳) باید توجه داشت که بتصریح حضرت ولی امرالله اقدام طاهره در بدشت مبنی بر کشف حجاب و اعلان استقلال آئین بایی با توافق کامل جناب قدوس و تصویب قبلی جمال قدم انجام یافته است. اینکه جناب قدوس ظاهراً خود را ناراضی و خشمگین نشان داده اند برای تسکین خشم آن دسته از اصحاب حاضر در بدشت بوده است که با شیوه متهورانه جناب طاهره موافق نبوده اند. بعبارت دیگر در حقیقت اختلافی در اعمال این شیوه انقلابی میان قدوس و طاهره نبوده است (مضمون بیان حضرت ولی امرالله). (۱۱۴) نکته دیگر که ذکرش در این مقام ضروری است ایمان جناب طاهره به مظهریت جمال ابهی است. حضرت بهاءالله در لوح میرزا علی محمد سراج اصفهانی می فرماید: "و از جمله نقطه جذیبه علیها بهاءالله مدتها با این عبد بوده و آنی لقاء این غلام را بملك دنیا و آخرت معادله نمی نمودند... و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده. از جمله در وصف طلعت ابهی غزلی گفته که يك فرد آن اینست:

گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

و در نامه ای از جناب میرزا موسی کلیم اخوی جمال ابهی که از ادرنه برای خاتون جان قزوینی ارسال داشته اند چنین مرقوم است: "حضرت طاه روح ماسواه فداه اول وصفی که از قلمش جاری شده و در قلبش خظور نمود وصف جمال ابهی بود چنانچه الان بخط خودشان موجود است." (۱۱۵)

* * *

پس از خاتمه احتفال بدشت اصحاب عازم مازندران گردیدند. بامر جمال ابهی کجاوه ای فراهم گشت تا جناب قدّوس و جناب طاهره در آن سوار شوند. طاهره در میان راه اشعاری انشاد و با صوت رسا قرائت می نمود و یارانی که در پی کجاوه پیاده راه می پیمودند آن اشعار را با صدای بلند تفتنی می نمودند. (۱۱۶)

اصحاب پس از عبور از شاهرود، شاهکوه، میانه سر و وزوار به نیالا رسیدند. (۱۱۷) در آنجا برای استراحت در دامنه کوهی فرود آمدند. هنگام فجر از صدای سنگهایی که مردم مهاجم از بالای کوه بسوی آنان پرتاب می نمودند بیدار شدند. این واقعه در اواسط ماه شعبان سال ۱۲۶۴ هجری قمری (اواسط آگست ۱۸۴۸ میلادی) واقع گشت. (۱۱۸) اصحاب از شدت هجوم و کثرت عدد دشمنان پراکنده و هر یک در کنجی پنهان گشتند. حضرت بهاءالله لباس خویش را بر تن جناب قدّوس نمودند و وی را به محلّ امنی فرستادند. مهاجمان خیمه ها را از جای کردند و اموال اصحاب را بیفارت بردند. جناب طاهره تنها در برابر اعداء قرار گرفتند. جمال ابهی جوانی شیرازی بنام میرزا عبدالله را مأمور محافظت طاهره فرمودند و جوان مذکور بواقع جانبازی و از طاهره بخوبی دفاع نمود. جمعیت مهاجم بر اثر نصائح جمال ابهی سرانجام پراکنده شدند. طاهره پس از رهائی از هجوم دشمنان در نیالا در خدمت حضرت بهاءالله (۱۱۹) و همراه مستخدم خویش و شیخ ابوتراب اشتهاردی عازم نور گردید. از آن پس بامر حضرت بهاء الله شیخ ابوتراب برای حفاظت طاهره همراه وی بود. (۱۲۰) طاهره ابتداء به بارفروش رفت و در خانه جناب حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر اقامت نمود و چون ایام ماه رمضان بود در مسجد حاجی کاظم بیك حاضر می شد و در صف نسوان و در پشت پرده جالس و گاه در میان سخنان شریعتمدار اظهار نظر می نمود و به سئوالات حاضران پاسخ می داد و شریعتمدار از وی تجلیل فراوان نموده اظهار می داشت که همه ما باید از شما کسب فیض و کمال نمائیم. افاضات طاهره و تجلیل شریعتمدار کبیر موجب شهرت عظیم طاهره در بارفروش گردید و این امر اعتراض و مزاحمت سعیدالعلماء را در پی آورد. لذا بتوصیه شریعتمدار طاهره چند روز در خانه سادات قاضویه از مالکان بزرگ و ارکان شهر اقامت نمود. سپس از طریق سعادت آباد بدارکلا رفته و پس از یک روز اقامت به قریه "واز" واقع در دل جنگلهای مازندران وارد شد و حدود دو هفته در آنجا اقامت نمود. از قریه "واز" به تاکر رفت و مورد استقبال میرزا محمد حسن اخوی جمال ابهی و احباب آن قریه قرار گرفت و با فاضلات روحانیّه اشتغال یافت. تا آنکه هنگامه طبرسی واقع گشت و طاهره نیز قصد عزیمت به قلعه کرد ولیکن اسیر مأموران و جاسوسانی شد که در اطراف قلعه کمین کرده بودند. (۱۲۱) اینکه برخی نوشته اند که طاهره در وقایع قلعه طبرسی شرکت داشته مخالف با واقعیت است. (۱۲۲) حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء می فرمایند: "اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد او را در تحت نگهداری عوانان بطهران فرستادند و در طهران در خانه محمود خان کلاتر مسجون شد" (صفحات ۳۰۸-۳۰۹). از بیان مبارک نباید استنباط نمود که طاهره بلافاصله پس از واقعه بدشت دستگیر و به طهران ارسال گردیده است. شواهد و مدارک تاریخی نشان می دهد که حدود دو سال پس از واقعه مذکوره طاهره در مازندران دستگیر و به طهران اعزام گشته است. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق نوشته است که طاهره پس از دستگیری هنگام عزیمت به قلعه طبرسی به طهران اعزام شده است

(صفحه ۲۲۷). ولکن جناب ملك خسروی نوشته است که حضرت بهاء الله از صفحات بارفروش و آمل به قریه (واز) تشریف برده و باتفاق جناب طاهره راهی تاکر گردیده و پس از مدتی از طاهره جدا شده و عزیمت طهران فرموده اند. ولکن طاهره بعلت اتهام شرکت در توطئه قتل ملا تقی برغانی امکان اقامت در شهرها و قصبات بزرگ نداشته لذا مجدداً عازم قریه "واز" گشته است (تاریخ شهادی امر، جلد سوم، صفحات ۲۰۶-۲۰۳). نبیل زرنندی می نویسد که طاهره در اوائل ربیع الثانی ۱۲۶۶ هجری قمری (اواسط فوریه ۱۸۵۰ میلادی) در طهران و در خانه محمود خان کلانتر زندانی بوده است. (۱۲۳) باستاند پژوهش جناب ملك خسروی طاهره دوبار در قریه (واز) بوده و اقامت وی در بار دوم بطول انجامیده است. طاهره در قریه مذکوره مهمان آقا نصرالله گیلرد مالک قریه بوده و بحال اختفاء می زیسته و شهریارانو خواهرزاده آقا نصرالله از وی پذیرائی می نموده است. نزدیک قریه (واز) رودخانه ایست که طاهره از آن عبور نموده و هنوز آن معبر بنام "طاهره وزاو" مشهور است. سرانجام شوهر خواهر آقا نصرالله مذکور که با وی اختلاف داشت سر اختفاء طاهره را در قریه (واز) آشکار ساخت و به مأموران میرزا تقی خان امیرکبیر که همه جا در جستجوی طاهره بودند اطلاع داد. چون از سوی دولت قبلاً اعلام شده بود که هر کس به طاهره پناه دهد جاننش در خطر و مالش هدر است مأموران امیرکبیر پس از دستگیری طاهره آقا نصرالله مذکور را در همان مرتع محل اختفاء طاهره مقتول و اموالش را مصادره نمودند. طاهره فوراً به طهران اعزام و در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر مسجون گردید. (۱۲۴) طاهره در بالاخانه بیت کلانتر محبوس گشت که راه بجائی نداشت و برای رفت و آمد از نردبام استفاده می شد. ولکن طاهره از هر فرصتی استفاده می نمود تا بنفوس مستعدّه ابلاغ کلمه نماید. هر روز اخبار ناخوشی بگوشش می رسید. خبر شهادت حضرت باب کم نبود. فوق طاقت اصحاب علی الخصوص طاهره بود. ولکن طاهره شیفته بلا بود. تحقق آرزوی دیدار حضرت باب برای طاهره در این جهان پریبیج و تاب میسر نگشت. اگرچه ذرات وجودش گرد این اشتیاق می گشت.

شیفته حضرت اعلاستم عاشق دیدار دلارا ستم

راهروی وادی سودا ستم از همه بگذشته ترا خواستم

پیر شده از عشق تو اعضای من (۱۲۵)

اخبار ناگوار حوادث نیریز و زنجان و شهادت مظلومان کم نبود و برای بانوی حسّاس عارف دقیقی چون طاهره طاقت فرسا بود. در همان خانه کلانتر بود که اعضاء خاندان جناب حجّت زنجانی چهل روز معاشر و هم سخن طاهره شدند. طاهره دیگر در آن سلول کوچک نبود و به اطاق بزرگتری منتقل شده بود. وی حرم حجّت و کودکان پابرهنه و رنجیده او را در آغوش محبت فشرد و آنان را دلجوئی نمود. در همان خانه کلانتر بود که شاهزاده خانم شمس جهان متخلص به فتنه بحضور طاهره شرفیاب و بایمان حقیقی بامر جدید فائز گشت. (۱۲۶) با وجود شدت مراقبت گاهگاه برخی از اصحاب خصوصاً نسوان بحضور طاهره می رسیدند و با وی بطرق مختلف و با لباس مبدل مخابره می نمودند. جناب طاهره جواب مکاتیب اصحاب را با آب و چوب سبزی بر تکه کاغذهایی که پنیر و یا مواد دیگر در آن پیچیده و برای تغذیه وی برده بودند می نوشت. شاید بر همین تکه کاغذها بود که غزل طاهرای کاشی مکتوب گشت تا بیان مراتب اشتیاق طاهره از دیدار حضرت نقطه اولی باشد:

گر بتو اقدم نظر چهره بچهره روبرو شرح دهم غم ترا نکته به نکته مویجو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام خانه بخانه دریدر کوچه بکوچه کویکو

با آنکه طاهره بظاهر جز فردی مسجون نبود زیبایی و نفوذ کلامش هوش از سر شاهزادگان قاجار می

رَبُود. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء می فرمایند، " زنان شهر ببهانه می رفتند و استماع کلام و بیان او می نمودند. از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد. سوز پسر کلانتر برپا گشت. زنهای محترمه شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان بدعوت حاضر می شدند. بزم مزین جشن مکمل بود. ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود. ولی طاهره بصحبت پرداخت. چنان زنان را جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند. در پیرامون او جمع شده گوش بکلام شیرین او میدادند." (صفحه ۳۰۹).

در ایام مسجونیت در خانه کلانتر صدراعظم ایران بچند تن از خواص خود و نیز دو نفر از مجتهدین بنام طهران مأموریت داد که با طاهره مذاکره و او را اقناع نمایند که از امر جدید تبری نماید. هفت جلسه انعقاد یافت و در آن جلسات طاهره با نهایت عشق و ایمان و جسارت و شهامت باثبات امر حضرت اعلی پرداخت و آنان را محکوم و منکوب ساخت و همین امر بود که تحقق شهادت آن جناب را تسریع نمود (۱۲۷) واقعه رمی شاه خاندان سلطنت قاجار را یک پارچه آتش نمود و بر عوامل مؤثر در شهادت طاهره بسی افزود. سرانجام دو مجتهد مشهور و اعلی عالم اسلام ملاً محمد اندرمانی، ملاً علی کنی قوی بر قتل طاهره دادند (۱۲۸) شهادت آن بزرگوار شهادت عظیم ترین بانوی مروج آزادی نسوان در دو قرن اخیر از تاریخ جهان بود. بفرموده حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء: " بنوان خانه صدراعظم او را از خانه کلانتر برون آوردند. دست و روی بشست و لباس در نهایت تزیین بپوشید. عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد. او را بباغی بردند. میرغضبان در قتلش تردید و ابا نمودند. غلامی سیاه یافتند. در حال مستی آن سیاه رو، سیاه دل، سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود. بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند. ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر ببشارت کبری متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود." (صفحات ۳۱۰-۳۰۹). (۱۲۹)

میس مارثا روت بنقل از بستگان جناب طاهره می نویسد که سلطان ایران ناصرالدین شاه در همان اوائل مسجونیت طاهره با او دیدار نمود. سپس نامه ای به طاهره نوشت که از امر جدید تبری نماید تا بانوی نخست حرم شاه شود. طاهره در پاسخ شاه این بخش از غزل خویش را ارسال نمود:

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوش است تو درخوری وگرا این بد است مرا سزا

بگفته مؤلف مذکور روز قبل از شهادت نیز شاه با طاهره بمنظور تشویق وی بر تبری ملاقات داشت و لکن ثمری نداشت و طاهره مطهره عاشق اصل شجره الهیه بود. (۱۳۰) وی اعتناء به نصیحت محتسب و شیخ و شاه.

خال بکنج لب یکی طره مشک فام دو
وای به حال مرغ دل دانه یکی و دام دو
محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان
از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو (۱۳۱)
شاه نیز فرمان قتل طاهره صادر نمود. (۱۳۲) فردای آن روز طاهره مست از باده جام الست در مذبح عشق حاضر گشت و به محبوب خویش پیوست.

عشق علم کوفت بویرانه ام
داد صلابر در جانانه ام
باده حق ریخت به پیمانه ام
از خود و عالم همه بیگانه ام
حق طلبد همت والای من
ریخت بهر جام چو صهباء زدست
ساقی میخانه، بزم الست

ذره صفت شد همه ذرات پست باده زما مست شد و گشت هست
از اثر نشسته صهبای من

عشق بهر لحظه ندا می کند بر همه موجود صدا می کند
هر که هوای ره ما می کند گر حذر از موج بلا می کند
پا نهد بر لب دریای من (۱۳۳)

نصرت الله محمد حسینی

تابستان سال ۱۴۸ بدیع در شهر برنابی از کلمبیای انگلستان (کانادا)

پانویس ها

- ۱- برای آگاهی بیشتر از میزان سندیت تاریخ نبیل زردی از جمله رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده تحت عنوان "نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او" مندرج در نشریه بانگ سروش (طبع پاکستان) شماره های ۴۷-۱۴۶ بدیع. نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحات ۸۴-۱۷۷)، ایادی امرالله جناب میس مارفا روت در کتاب "Tahirih: the pure one" (صفحات ۱۰۷-۱۰۵) و بنقل از ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی (مستند به اقوال پسر بزرگ محمود خان کلاتر) نحوه شهادت جناب طاهره را توضیح کرده اند که البته باید دقیقاً با محتوای آثار مبارکه و تاریخ نبیل زردی در این خصوص تطبیق شود.
- ۲- نبیل زردی محمد، مطالع الانوار، ترجمه جناب عبدالحمید اشراق خاوری، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع، صفحات ۶۶۰-۶۵۸ (که با صفحه ۷۵ کتاب God passes by نیز تطبیق شده است).
- ۳- حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدامه الاحباء. طبع حیفاء مطبعه عباسیه، ۱۹۲۴ میلادی، صفحه ۳۱۰.
- ۴- مطالع الانوار. صفحه ۶۶۲.
- ۵- فاضل مازندرانی اسدالله، ظهورالحق. جلد سوم، طبع طهران، تاریخ طبع نامعلوم، صفحه ۳۶۳. طاهره در مرقومه یاد شده (خطاب به اصحاب اصفهان) از جمله می نویسد: "قوم النصره مولیکم و اسرعوا الی ارض الحاء. فان الله قد شاء فی هذا الارض ماشاء". باید توجه داشت که هنگام صدور این مرقومه از قلم طاهره هنوز لقب "طاهره" رسماً به آن جناب اعطاء نگشته بود. نکته دیگر که باید بدان توجه نمود این است که بیان طاهره در این مرقومه مذکوره ناظر به شهادت حق در خصوص طهارت، تقوی و مقام والای آن نقطه جذیبه است والا طاهره در متن و یا آخر مکاتیب خویش (که برخی از آنها مطبوع و منتشر است) در نهایت خضوع اصولاً بعنوان "منقره در بحر خطیبات" (اسرارالآثار، جلد چهارم، صفحه ۴۹۵) "اقله"، "فقیره"، "امه خاطیه" (ظهورالحق، جلد سوم، صفحات ۳۳۹، ۳۴۸، ۴۸۴) و امثال آن اظهار وجود و انشاء نموده است.
- ۶- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح. طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع، صفحه ۳۲.
- ۷- حضرت ولی امرالله، God passes by طبع ویلمت: Baha'i publishing trust، ۱۹۷۰ میلادی، صفحه ۷. اصل بیان انگلیسی حضرت ولی امرالله چنین است:
"A poetess, less than thirty years of age, of distinguished birth, of bewitching charm, of captivating eloquence, indomitable in spirit, unorthodox in her views, audacious in her acts, immortalized as Tahirih (the pure one) by the "Tongue of Glory", and surnamed Qurratul-Ayn (Solace of the Eyes) by Siyyid Kazim her teacher..."
- ۸- A Traveller's Narrative جلد دوم، صفحه ۲۱۳. یادداشت Q.
- ۹- برای آگاهی از برخی از شهادت مورد بحث از جمله رجوع فرمایند به:
الف - God passes by صفحات ۷۷-۷۶.
ب - Dawn Breakers زیر نویس صفحات ۳۱-۶۲۹.
پ - Tahirih (مارفا روت) صفحات ۷۳.
د - God passes by. صفحه ۷۳.
- ۱۱- آواره عبدالحسین، کواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه. جلد نخست، طبع قاهره، مصر: مطبعه سعاده، ۱۹۲۳ میلادی، صفحه ۶۰.
- ۱۲- رجوع فرمایند به:
Root M. Tahirih: The pure one.
Los Angeles: Kalimat Press, 1981, PP. 50,96.
- ۱۳- ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۳۱.
- ۱۴- رجوع فرمایند به

- ۱۵- God passes by صفحه ۷۲.
- ۱۶- Dawn Breakers صفحه ۶۲۸.
- ۱۷- رجوع فرمائید به الف - تذکرة الوفاء. صفحه ۹۱ ب - ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۱-۳۱۰.
- ۱۸- God passes by صفحه ۷۲.
- ۱۹- برای اطلاع از فهرست آثار صالح برغانی از جمله رجوع فرمائید به: طهرانی آقا بزرگ. الذریعه الی تصانیف الشیعه. جلد شانزدهم. طبع ۱۹۲۳، صفحه ۷۱.
- ۲۰- از جمله رجوع فرمائید به: تنکابنی محمد، قصص العلماء. طبع طهران، سال ۱۳۰۴ هجری قمری صفحه ۹۱.
- ۲۱- صاحب کتاب معروف قوانین الاصول و متوفی بسال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۱۶ میلادی). برای آگاهی از احوال و آثار او از جمله رجوع فرمائید به: الف - تنکابنی، قصص العلماء. صفحات ۸۲-۱۸۰.
- ب - مملع حبیب آبادی محمد علی، مکارم الآثار. جلد سوم، طبع اصفهان، صفحات ۱۹-۹۱۱.
- ۲۲- آقا سید علی طباطبائی از استادان جناب شیخ احمد احسانی و مؤلف کتاب معروف ریاض المسائل است. طباطبائی در سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۱۶ میلادی) در گذشته است.
- ۲۳- مؤلف کواکب الذریه از برادر چهارمی نیز بنام حاج شیخ جواد یاد می کند (جلد نخست، صفحه ۶۰).
- ۲۴- ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۰۸-۳۰۶.
- ۲۵- ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۰۹-۳۰۸.
- ۲۶- تذکرة الوفاء. صفحات ۹۲-۲۹۱.
- ۲۷- هدایت رضا قلی خان، روضته آصفای ناصری. طبع قم، مطبعه حکمت، ۱۳۳۹ شمسی، صفحه ۴۲۹.
- ۲۸- هدایت، سیهر و حقایق نگار در نهایت وقاحت به مقدسات امر مبارک اهانت کرده و هیچگونه موافقتی (هنکام نگارش تواریخ خود) با امر بدیع و اصحاب بزرگوار نداشته اند. لذا آنچه درباب جمال و کمال طاهره نوشته اند میتواند از مدارک مهمه تاریخی تلقی شود. حقایق نگار در مقدمه کتاب حقایق الاخبار می نویسد که ناصرالدین شاه او را مأمور ضبط وقایع تاریخی نموده است. می نویسد: "... شاهنشاه اسلام پناه... فرق مباحثم بر فرق فرقدان برافراشت و بضبط تاریخ دولت ابد مدت خویش مأمورم داشت. ولی مقرر شد که خالی از خرافات منشیانه و جزافات مترسلانه طریق صدق و صواب پوی و جز از راستی و انصاف مگوی... حقایق نگاری کن".
- ۲۹- مصاحبه اختصاصی نگارنده با نواده جناب طاهره دکتر فیروز شهیدی استاد سابق حقوق و جرم شناسی دانشگاه ملی ایران.
- ۳۰- سمندر شیخ کاظم، تاریخ سمندر و ملحقات. طبع طهران، ۱۳۱ بدیع، صفحات ۷۲، ۳۴۵.
- ۳۱- مصاحبه اختصاصی نگارنده با آ. آقاسی دانشجوی سابق دانشکده علوم اداری و بازرگانی قزوین. دانشجوی مذکور نواده زنی بنام امّ عالم بوده که در خانه ملا صالح برغانی خدمت می کرده است. امّ عالم خاطرات بسیاری داشته که نقل کرده و سینه به سینه به دانشجوی نامبرده رسیده است. نگارنده طی پنج سال دوران تدریس (۸-۱۹۷۲ میلادی) در دانشکده علوم اداری قزوین با برخی از مردم شهر قزوین (اعم از بهائیان خدوم و کم حشر و غیر بهائیان) مصاحبات متعدده داشته و اطلاعاتی درباب حیات طاهره بدست آورده است.
- ۳۲- ترجمه از مقاله مرضیه خانم گیل درباب جناب طاهره تحت عنوان "The white silk dress" (جامه ابریشمین سبید) مندرج در مجلد نهم عالم بهائی، صفحه ۸۱۴.
- ۳۳- چون میرزا عبدالوهاب برادر طاهره به امر حضرت باب مؤمن شده و حضرت ولی امرالله به برادران غیر مؤمن طاهره اشاره می فرمایند (God passes by صفحه ۷۲) لذا طاهره حداقل سه برادر داشته است.
- ۳۴- از جمله رجوع فرمائید به:
- الف - ترجمه فارسی تاریخ تیکلای فرانسوی "سید علی محمد باب". ترجمه علی محمد فره وشی (مترجم همایون) طبع سال ۱۳۲۲ شمسی (؟) صفحه ۲۸۹.
- ب - کتاب Tahirih تألیف مارثا روت، صفحه ۱۰۲ بنقل از ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی که نزد میرزا عبدالوهاب تحصیل فلسفه می کرده است.
- ۳۵- مطالع الانوار. صفحه ۲۸۴. برای اطلاع از نظر محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دارالتترجمه عصر قاجار همانطور که در متن تصریح شده باید به کتاب المآثر و الآثار طبع سال ۱۳۰۶ هجری قمری در طهران رجوع نمود.
- ۳۶- ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۱.
- ۳۷- حاج ملا عبدالوهاب قزوینی (که البته نباید با برادر طاهره میرزا عبدالوهاب قزوینی اشتباه شود) از مشاهیر علماء شیخی و مورد احترام عمیق جناب شیخ احمد احسانی و اعظام علماء ایران زمین و شخص فتحعلی شاه قاجار بود. دو پسر او ملا محمد علی (شوهر مرضیه خواهر طاهره) و ملا هادی قزوینی در همان سال اول ظهور حضرت باب مؤمن و از حروف حی محسوب گشتند. حاج ملا عبدالوهاب قلباً به امر جدید ایمان داشت و لکن ظاهراً ابراز نمی نمود. از قلم حضرت باب هنگام اقامت در قریه سیاه دهان توفیق مبارکی خطاب به نامبرده نازل گشته است. ملا عبدالوهاب پس از هشتاد و سه سال زندگی در تاریخ ۱۲۶۳

- هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) در نجف درگذشت است.
- ۳۸- رجوع فرمائید از جمله به ،
الف - الوردی علی، لمعات اجتماعیة من تاریخ العراق الحدیث. جلد دوم، طبع بغداد، ۱۹۷۱ میلادی، صفحه ۱۵۳.
- ۳۹- Tahirih: The pure one صفحات ۵۵-۵۴.
- ۴۰- تذکرة الوفاء، صفحه ۲۹۱.
- ۴۱- مستند به اطلاعات مکتسبه از خاندان شهیدی در قزوین.
- ۴۲- از صفحه ۲۷۴ کتاب Dawn Breakers مستفاد میشود که سید عبدالهادی نامزد دختر طاهره بوده است. متأسفانه در ترجمه فارسی کتاب مذکور بجای "نامزد" لفظ "داماد" بکار رفته است (مطالع الانوار، صفحه ۲۶۵). در رساله آقا محمد مصطفی بغدادی نیز نام نامزد دختر طاهره عبدالهادی آمده است.
- ۴۳- مستند به مصاحبه اختصاصی نگارنده با ایادی عزیز و قید امرالله جناب طرازالله سمندری علیه رضوان الله.
- ۴۴- مارثا روت، Tahirih صفحه ۵۱.
- ۴۵- فاضل مازندرانی اسدالله، اسرار الآثار. جلد چهارم، طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، صفحه ۴۹۶.
- ۴۶- ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۰۶.
- ۴۷- مارثا روت، Tahirih صفحه ۵۱.
- ۴۸- حضرت بهاءالله، کتاب ایقان. طبع مصر (فرج الله زکی) ۱۹۳۳ میلادی، صفحه ۱۷۴.
- ۴۹- نگارنده برخی از تألیفات خطی جناب حاج ملا محمد علی برگانی را نزد احفاد خاندان برگانی در قزوین و در بخش کتبخانی در کتابخانه های ملک طهران و مسجد سهسالار طهران دیده است. از محتوای آن کتب مقامات فضل و کمال جناب برگانی کاملاً مشهود است. برای اطلاع از فهرست آثار منتشر و منظوم نامبرده از جمله رجوع فرمایند به؛
الف - کتاب الذریعه (آقا بزرگ طهرانی) جلد یازدهم، صفحه ۲۱۷.
- ب - مکارم الآثار (معلم حبیب آبادی) جلد پنجم، صفحات ۱۶-۱۷۱۲.
- ۵۰- ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۰-۲۰۹. جناب برگانی از جمله در عبارات زیر به معرفت و اطاعت خویش از حضرت باب اشاره کرده است: "و بعد قد بلغنا الرسول ماکان مأموراً و سمعنا امره و قد کننا لالواحه من الناظرین و قد اکر منا الله عز و جل من ملاحظه اللواحه معرفة ارکان التوحید و تبیین الرشد من النبی و انا ان شاءالله لامره من المطیعین".
- ۵۱- ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۲.
- ۵۲- تذکرة الوفاء. صفحات ۹۴-۲۹۳.
- ۵۳- از جمله رجوع فرمایند به God passes by صفحات ۷ و ۷۳.
- ۵۴- ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۱.
- ۵۵- مطالع الانوار، صفحه ۷۰.
- ۵۶- ملک خسروی محمد علی، تاریخ شهدای امر. جلد سوم، طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع، صفحه ۱۳۴.
- ۵۷- مطالع الانوار. صفحات ۶۱-۲۶۰.
- ۵۸- Dawn Breakers زیرنویس شماره ۲ از صفحه ۸۱. عین عبارات حضرت ولی امرالله که بحقیقت ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء است این است:
- " From Qazvim she left for Karbala hoping to meet Siyyid Kazim, but arrived too late, the Siyyid having passed away ten days before her arrival".
- ۵۹- مطالع الانوار. صفحات ۷۰-۶۹.
- ۶۰- God passes by صفحه ۷۰.
- ۶۱- گلپایگانی میرزا ابوالفضل (و سید مهدی) کشف القطاء. طبع روسیه. صفحه ۹۳.
- ۶۲- حضرت باب در قیوم الاسماء تدریس این کتاب را باصحاب امر فرموده اند. از جمله در سوره بیست و هفتم می فرمایند: " ان الله قد حرم علیکم بعد هذا الکتاب التدریس فی غیره". و نیز در سوره شصت و نهم می فرمایند: " یا ایها الذین آمنوا ان کتمت تؤمنون بالله الحق فقد ابتغوا الذکر بالحق و ادرسوا هذا الکتاب". (نسخه موجود نزد نگارنده).
- ۶۳- تقوی و احتیاط اصحاب طاهره بحدی بود که از ذبیح و طبیخ سوق اجتناب می نمودند. زیرا در عقیدت آنان هر کس حضرت باب را سب می نمود ائمه اطهار و رسول اکرم را سب می نمود لذا طاهر نبود. پس از نزول رساله فروع عدلیه چون نظر آل الله از مطهرات محسوب گشت و اصحاب جناب طاهره را مظهر جناب فاطمه زهرا می شمردند ذبیح و طبیخ سوق را می خریدند و بنظرش می رساندند تا مطهر شود. (تلخیص از مجلد سوم ظهورالحق، صفحات ۱۵-۲۱۴).
- ۶۴- تاریخ سمندر. صفحات ۷۸ و ۴۷-۳۴۶.
- ۶۵- God passes by صفحه ۷۲.
- ۶۶- God passes by صفحه ۷۴.
- ۶۷- علاوه بر رساله آقا محمد مصطفی بغدادی از جمله رجوع فرمایند به صفحه ۲۱۷ جلد سوم ظهورالحق. برخی از فقرات تویع مبارک حضرت باب خطاب به سید علی بشر در خصوص جناب طاهره این است: " و اما ما سئلت من المرأة التي زکت نفسها

- و اثرت فيها الكلمة التي انفادت الامور لها و عرفت بارتها فاعلم انها امرأة صديقه عالمة عاملة طاهرة ولا ترد الطاهرة في حكمها فانها ادري بمواقع الامر من غير ها و ليس لك الا اتباعها .
- ٦٨- عين عبارات توقيع مبارك اينست: " ان ماسلت من حكم الطاهرة ... انها لدى لورقة طيبة التي طهرت فوادها عن رجس الحدود لريتها . فرحم الله امرا " عرف قدرها و لم يوذها باقل شيئي لانها اليوم عز لذي قربتها و شرف لاهل طاعتها في حكم الله ... " (ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ٢٣١).
- ٦٩- عين عبارات توقيع مبارك اينست: " و اما ماسلت عن الطاهرة هي التي امنت برتها و خالفت (من) نفسها و خشيت من عدل ريتها و راعت يوم لقاء بارثها ... انتي انا ما احب ان ينكرها احدون ان سمعوا منها شيئا لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فذروه في سبيله حتى يقضى الله بالحق ... " (ظهورالحق، جلد سوم، صفحات ٢٤-٢٣١).
- ٧٠- عين عبارات توقيع مبارك اينست: " و ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان يرد الطاهرة في علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله و انها اليوم شرف لهذه الفئة و من اذاها في الدين فقد احتمل الثأ مينا " (ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ٢٣٢).
- ٧١- تذكرة الوفاء . صفحه ٢٩٨ .
- ٧٢- برخي از عبارات شهادتنامه مفتي بغداد اينست: " قال القرآني اصحاب امرة ... لقبها قرّة العين . لقبها بذلك السيد الكاظم الرشتي في مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هي تمن قلوب الباب من بعد موت الرشتي ... و كم من بحث جري بيني و بينها ... و قد رأيت من الفضل و الكمال فيها مالم اراه في كثير من الرجال و هي ذات عقل و استقامة و مزيد حياء و صيانة و قد ذكرنا ماجري بيننا من المباحثات في غير هذا المقام و اذا وقفت عليه يتبين لك ان ليس في فضلها كلام " (ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ٣١٦ . كشف الغطاء . صفحات ٩٦-٩٤).
- ٧٣- شيخ محمود بن عبدالله الألويسي (٥٤-١٨٠٢ ميلادي) برجسته ترين عالم و فقيه سني قرن نوزدهم در عراق و حدود چهارده سال (١٨٢٢-٤٦) مفتي بغداد بود . در كتاب كشف الغطاء (بنقل از يكي از خدام بيت الوسي) به موافقت نامبرده با عقايد طاهرة اشاره گرديده است (صفحه ٩٦ كه بقلم جناب ابوالفضائل است).
- ٧٤- تنها فقراتي از اين توقيع مبارك در كتاب رديه منهاج الطالبين (صفحات ٤٦-٣٤٢) تأليف حاج ميرزا حسينقلي جديد الاسلام (طبع بمبي، سال ١٩٠٢ ميلادي) نقل گشته است . صحت انتساب اين توقيع به حضرت رب اعلى نياز بتحقيق عميق تري در آتیه اوقات دارد .
- ٧٥- تذکره قالوفا . صفحه ٢٩٩ .
- ٧٦- تذکره قالوفا . صفحه ٢٩٩ .
- ٧٧- بغدادی آقا محمد مصطفی، رساله امریه . قاهره ، مصر ، مطبعه سواده ، ١٩١٩ ميلادی ، صفحات ١٢-١١١ . جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ٣١٨) اين رقم را دوازده هزار مینویسد كه احتمالاً سهو قلم است .
- ٧٨- God passes by صفحه ٧٤ .
- ٧٩- رساله آقا محمد مصطفی . صفحه ١١٧ .
- ٨٠- تذكرة الوفاء صفحه ٢٧٥ .
- ٨١- رجوع فرمایند به الف - تذکره الوفاء . صفحات ٢٧٦ و ٣٠١ . ب - مطالع الانوار . صفحه ٢٦٦ .
- ٨٢- مطالع الانوار . صفحه ٢٦٧ .
- ٨٣- مطالع الانوار . صفحات ٧١-٢٦٧ .
- ٨٤- مطالع الانوار . صفحه ٢٧٨ .
- ٨٥- تذکره قالوفا . صفحات ٦-٣٠٥ .
- ٨٦- از جمله رجوع فرمایند به دو اثر حضرت ولی امرالله
 الف - Golden Age of the Cause of Baha 'u' Ilah مندرج در مجموعه The word Order of Baha 'u' Ilah . طبع ویلمت ، Baha'i publishing Trust سال ١٩٥٥ میلادی صفحه ٦٢ (و نیز ترجمه آن وسیله جناب هوشمند فتح اعظم).
- ب - The Dispensation of Baha 'u' Ilah طبع ویلمت، سال ١٩٧٠ میلادی ، صفحه ٩ .
- ٨٧- مطالع الانوار . صفحه ٤٨٩ .
- ٨٨- تذکره قالوفا . صفحه ٣٠٦ .
- ٨٩- مطالع الانوار . صفحه ٢٨٦ .
- ٩٠- مطالع الانوار . صفحه ٢٨٧ .
- ٩١- God passes by صفحه ٣٣ .
- ٩٢- God passes b صفحه ٦٨ .
- ٩٣- God passes by صفحه ٣٢ .
- ٩٤- God passes by صفحه ٧٤ .
- ٩٥- God passes by صفحه ٣١ .
- ٩٦- God passes by صفحه ٣٢ . اینکه فاضل فقید جناب اشراق خاوری در جلد دوم کتاب رحیق مختوم (صفحه ١١٣٤)

نوشته است: " در واقعه بدشت جناب قدوس ابتداء لقب طاهره را بایشان دادند و بعداً همین لقب از قلم حضرت اعلى نیز دربارہ ایشان نازل شد " با توجه به بیان صریح حضرت ولی امرالله در God passes by مینائی ندارد. همچنین اینکه شاه سلطان خانم (عزیزه خانم) همشیره پدری و معرض جمال ابهی در رساله ردیه منسوبه به او " تبيين الثامن " (صفحه ۵) نوشته است که جناب طاهره نخستین بار لقب " بهاء " را به جمال ابهی داده است بکلی بر خلاف حقایق مسلمة تاریخی است.

۹۷ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۷ .
۹۸ - God passes by صفحه ۳۳ .

۹۹ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۷ . هدف دیگر انعقاد احتفال بدشت استخلاص حضرت باب از سجن آذربایجان بود که تحقق نیافت.

۱۰۰ - God passes by صفحه ۴۱ . حضرت ولی امرالله طرح اجرائی مبنی بر اقدام انقلابی طاهره و دخالت تعدیلی جناب قدوس A pre-coceived plan می نامند .

۱۰۱ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۷ .

۱۰۲ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۷ .

۱۰۳ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۷ .

۱۰۴ - طاهره از خاندان بسیار ثروتمندی بود و زینت آلات بسیار داشت و لکن اصولاً از آن زینت ها استفاده نمی نمود . یغرموده حضرت عبدالبهاء طاهره " در عمر خود زینت نمی کرد " و لکن هنگام شهادت " خود را زینت نمود " (مائده آسمانی . جلد پنجم ، صفحه ۲۴۹) . بتصریح حضرت ولی امرالله در Gad passes by (صفحه ۳۲) طاهره در بدشت هنگام کشف حجاب زینت کرده بود .

۱۰۵ - God passes by صفحه ۳۲ .

۱۰۶ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۸ .

۱۰۷ - God passes by صفحه ۳۲ .

۱۰۸ - تذکرةالوفاء . صفحات ۲۰۸ - ۲۰۷ .

۱۰۹ - God passes by صفحه ۳۲ .

۱۱۰ - مطالع الانوار . صفحه ۴۹۱ .

۱۱۱ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۸ .

۱۱۲ - God passes by صفحات ۳۳ - ۳۲ .

۱۱۳ - تذکرةالوفاء . صفحه ۳۰۸ .

۱۱۴ - بعلت اهمیت این نکته ، دقیقه عین بیان مبارک حضرت ولی امرالله در این مقام درج می شود :

"... The episode of Badasht was prearranged by Baha'u'llah, Tahiri and Qaddus, that the seeming difference between the last two was only to appease the more orthodox of the friends who found difficulty in accepting the changes advocated by Tahiri, and Qaddus was in reality in full sympathy with what she did. It could not be otherwise ..."

توابع مبارک حضرت ولی امرالله مورخ ششم ژانویه ۱۹۳۳ میلادی خطاب به یکی از احبّاء و مندرج در :
Hornly H. Lights of Guidance. New Dehli, India: Baha'i Publishing Trust, 1983, p. 351.

۱۱۵ - اسرارالانوار . جلد چهارم ، صفحه ۲۷۲ .

۱۱۶ - مطالع الانوار . صفحه ۲۹۹ .

۱۱۷ - ملك خسروی ، تاریخ شهدای امر . جلد سوم ، صفحه ۲۰۳ .

۱۱۸ - Dawn Breakers . صفحه ۳۰۱ .

۱۱۹ - مطالع الانوار . صفحه ۳۰۱ .

۱۲۰ - رجوع فرمایند به :

الف - مطالع الانوار . صفحه ۳۰۱ .

ب - ظهورالحق . جلد سوم ، صفحه ۳۲۶ .

۱۲۱ - ظهورالحق . جلد سوم ، صفحات ۲۷ - ۲۶ ، ۴۳۶ .

۱۲۲ - از جمله رجوع فرمایند به : معین محمد ، فرهنگ لغت . جلد ششم (اعلام) . طبع طهران ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۸ شمسی ، صفحه ۱۴۵۲ . ذیل قرّة العین می نویسد که وی " در جنگ قلعه طبرسی شرکت کرد و سپس دستگیر شد ... " .

۱۲۳ - Dawn Breakers . صفحه ۴۴۵ .

۱۲۴ - ملك خسروی ، تاریخ شهدای امر . جلد سوم ، صفحات ۲۰۶ - ۲۰۴ .

۱۲۵ - رساله قرّة العین . صفحه ۲۸ . این رساله بناسبت صدمین سال شهادت جناب طاهره در توضیح احوال و نقل اشعار آن جناب انتشار یافته است . مؤلف کتاب بهائی نیست . شعر منقول در متن این نوشته در رساله مذکوره به قرّة العین منسوب گشته است . ولی مؤلف کواکب الذریه آنرا از سلیمان خان تبریزی شهید می داند (جلد نخست ، صفحات ۳۳ - ۳۳۲) . نگارنده در انتساب این شعر به طاهره و یا سلیمان خان تردید دارد . شاید شعر مذکور از صحبت لاری و یا بیهجت قزوینی باشد .

۱۲۶- این شاهزاده خانم نوه فتحعلی شاه قاجار و دختر جناب محمد رضا میرزا مؤمن السلطنه سبزواری علیه رضوان الله بود که بعداً در بغداد بحضور جمال ابهی شرفیاب و به امر آن حضرت نیز مؤمن گردید.
۱۲۷- God passes by. صفحه ۷۴.

۱۲۸- از جمله رجوع فرمایند به ترجمه فارسی تاریخ نیکلای فرانسوی، صفحات ۸-۴۷۷.

۱۲۹- حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات شفاهی خویش که بعضی ایراد فرموده اند تصریح می نمایند که طاهره را بعنوان اینکه همسر صدراعظم تقاضای ملاقات با او را نموده است از خانه محمود خان کلانتر خارج نمودند. عین عبارات بیان مبارک چنین است: "کیفیه شهادة قرّة العین هو انهم اخبروا ان زوجة الصدر الاعظم تحب ان تلاقیها فی البستان و لا ذهبت معهم خنتها عبداسود بالمحرمة و رماها فی البئر" (اسرارالانوار. جلد چهارم، صفحه ۴۹۶). "اما محمود خان کلانتر که مظالم بسیار کرده و طاهره بیش از دو سال در خانه او محبوس بود سرانجام نه سال بعد مورد قهر ناصرالدین شاه قرار گرفت و بفرمان شاه طناب به گردن او پیچیده خفه اش نمودند و جسدش را پهای اسب بسته یک روز تمام در محلات طهران گردش دادند و سپس اعضاء بدن او را بریدند و بر دروازه های طهران آویختند. از جمله رجوع فرمایند به کتاب God passes by صفحه ۸۳، حیات حضرت بهاءالله بقلم جناب محمد علی فیضی - طبع طهران سال ۱۲۵ بدیع، صفحات ۷۵-۷۲.

۱۳۰- مارثا روت، Tahirih. صفحات ۹۶-۹۵.

۱۳۱- این شعر از ام هانی دختر حاج عبدالرحیم خان بیکریکی یزد (و از منسوبان جناب احمد یزدی مخاطب لوح مبارک معروف احمد) بوده که طاهره گاه زمزمه می کرده و لذا باشتباه به وی منسوب گشته است.

بیت معروف: غیر دو زلف آن صنم بر رخ دلپذیر او
کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو

نیز که گاه ورد زبان طاهره بوده از دوست علی خان ابرقوثی (از منسوبان ام هانی) است که در استقبال از غزل ام هانی سروده شده است. برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع فرمایند از جمله به تذکره سخنوران یزد تألیف اردشیر خاضع، صفحه ۱۵.

۱۳۲- حضرت عبدالبهاء در شب پانزدهم اپریل ۱۹۱۲ میلادی ضمن خطابه مفصلی در تالار موزه ملی بوداپست در مورد حکم ناصرالدین شاه مبنی بر شهادت طاهره می فرمایند: "تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود" (مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۲۴۹). عبارت "تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر" در کتاب تذکرة الوفاء (صفحه ۲۰۹) نیز مؤید بیان مذکور است. میس مارثا روت می نویسد که قتل طاهره بدون اطلاع ناصرالدین شاه بوده است (Tahirih. صفحه ۹۶). با توجه به بیان حضرت عبدالبهاء نظر میس مارثا روت باید تعدیل شود. شاید مراد نویسنده (که البته نظر او مبنی بر اقوال منسوبان طاهره بوده) از عبارت "without the Shah's knowledge" (بدون اطلاع شاه) عدم اطلاع شاه از قتل طاهره بدان سرعت و در فردای روز ملاقات (؟) بوده است. و الا با توجه به بیان حضرت عبدالبهاء شاه نیز فرمان قتل طاهره را صادر کرده است. بهر حال دکتر پولاک Polak پزشک یهودی اطریشی و استاد طب عمومی و جراحی دارالفنون طهران که بعداً پزشک مخصوص ناصرالدین شاه شده مدعی است که شاهد استقامت عظیم و جریان شهادت طاهره بوده است (رجوع فرمایند به جلد اول کتاب دکتر پولاک تحت عنوان Persien صفحه ۲۵۲).

۱۳۳- رساله قرّة العین. صفحه ۲۸. ابیاتی از شعر منسوب به طاهره که صحت انتساب آن به طاهره مورد تردید نگارنده سطور است.